

خودکشی یا قتل

اسرار مرگ میوندوال

بخش دوازدهم و پایانی

نتیجه گیری

طرح مسأله:

محمد هاشم میوندوال صدر اعظم سابق افغانستان که با شماری از یارانش به اتهام توطئه کودتا بازداشت گردیده بود، بعد از اعترافش در شبانگاه روز 8 میزان، در سحرگاه 9 میزان 1352 در محبس دهمزنگ دست به انتحار زد. این واقعه بنا بر شناخت تاریخی مردم از خصلت نظام های استبدادی، مورد شک اذهان عامه قرار گرفت. سالها بعد سیاست بازانی که در مخالفت با ح د خ (بعداً حزب وطن) قلم برداشته بودند، آن حادثه را علیه آن حزب، خاصتاً علیه جناح پرچم و شخص خودم که رئیس هیأت تحقیق میوندوال بودم، طرف استفاده و تبلیغ قرار دادند.

کرونولوژی مختصر:

علاوه بر این که من خودم شاهد زنده ماجرا بودم، مطابق به معلوماتی که دکتور محمد حسن شرق، عبدالصمد غوث، غوث الدین فایق، پاچاگل وفادار، میر محمد صدیق فرهنگ، لویی دوپره، عبدالحمید محتاط، ... و عده ای دگر، در تائید توطئه ارائه داشته اند، محمد هاشم میوندوال با دو تن از همراهانش - خان محمد خان معروف به مرستیال و عبدالرزاق خان قوماندان عمومی سابق قوا و مدافعه هوایی، بر بنیاد اطلاعات و تعقیبات، و بالخصوص بعد از دستگیری و اعترافات مولوی سیف الرحمن وکیل سابق ولسوالی نازیان لویه ولسوالی شنواردر ولسی جرگه، به اتهام توطئه کودتا دستگیر گردیدند. ابلاغیه 31 سنبله دولت، تاریخ بازداشت را روز پنجشنبه (29 سنبله 1352 خ) اعلام داشت. شمار دگر نیز بعداً عمدتاً بر بنیاد اعترافات مولوی سیف الرحمن و مرستیال، گرفتار گردیدند.

بنا بر حلول ماه صیام، تحقیقات از متهمین شبانه به عمل می آمد. مفصل ترین و مشرح ترین اعتراف از مرستیال و در درجه دوم از سیف الرحمن بود.

میوندوال که به تاریخ 8 میزان در اثر شهادت حضوری نهایت غضب آلود، احساساتی، آتشین و عاطفی اکرم پیلوت و شنیدن اعترافات شمار دگر، در حالت اضمحلال مشهود روانی قرار گرفته بود، بعد از تفکر و سنجش تصمیم گیری در فرصت درازی که در تشناب سپری کرد، در اوراق شماره 15، 16، 17 و 18 تاریخ 8 میزان اعترافات کتبی به عمل آورد.

موصوف با پیش کشیدن معذرت بحران شدید روانی تقاضای التوای تحقیق تا فردا شب را مطرح ساخت که بر مبنای احترامی که از جانب هیأت تحقیق در برابر وی معمول بود، فوراً پذیرفته شد.

با تأسف که وی بعد از بازگشت به زندان و صرف سحری قرار اظهار عیسی نورزاد - مدیر زندان، دست به خودکشی زد که مطابق به ابلاغیه دولت با استفاده از پارچه نیلونی، کمر بند کوت خواب و نکتایی خود را در کلکین حلق آویز نموده بود. خودکشی وی علاوه بر تصدیق مدیر و سایر موظفین محبس، هم در مشاهدات و معاینات کرمنال تخنیک و هم در معاینات و نظریه طب عدلی، تائید گردیده بود. مطابق به معلومات داده شده دکتور شرق، این خودکشی از طرف جنرال غلام فاروق لوی درستیز سابق که به ریاست محکمه نظامی برگزیده شده و برای بررسی چگونه گی مرگ میوندوال از طرف رئیس دولت موظف گردیده بود، نیز مورد تائید قرار گرفته بود.

همان طوری که در بخش اول این نبشته توضیح گردیده، بنا بر فقدان اعتماد بر کردار و گفتار دولت، هر مرگی

که در زندان اتفاق می افتاد - به شمول خودکشی و مرگ ناشی از مریضی - در جامعه به نظر شک دیده شده نتیجه قساوت های حکمرانان دانسته می شد. ذهنیت های روشنفکرانه برای آن، تفاسیری در مطابقت با خط های فکری و سمت های سیاسی شان، مطرح می ساختند. قضیه خودکشی میوندوال نیز کدام استثنایی نبوده، به فوریت مورد شک و گمانه زنی ها قرار گرفت. گیر و گرفت های وسیع که شماری از افراد غیر دخیل و بیگناه را نیز در بر میگرفت، گرچه عده زیادی بعداً رها هم گردیدند؛ بر تقویت چنین ناباوری ها می افزود.

هم پیمانان سیاسی، دوستان و اقارب میوندوال و همراهان، و همچنان مخالفین سیاسی رژیم، با استفاده از همین ناباوری ها و بدبینی ها نسبت به عدم شفافیت اجراءات اداری، عدلی و قضایی؛ در پی پخش شایعات مبنی بر کشته شدن میوندوال از طرف ایادی دولت، برآمدند. انگشت اتهام در آن برهه زمانی مستقیماً رژیم و قدیر را نشانه گرفته بود. چنانچه در ادعاهای (و لو توخالی و غیر مستند) نجیم آریا، این یار و همکار نزدیک سیاسی میوندوال، اتهام قتل و خشونت بر "عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی امنیه"، وارد گردیده است. به همین دلیل، مدتی بعد از آنکه چپی ها از دستگاه دولت تصفیه شده بودند، قدیر نورستانی به منظور انحراف جهت گیری این اتهام از خود در افکار عامه، به دستگاه استخباراتش دستور داد شایعاتی در زمینه بر ضد چپی های تصفیه شده، پخش نماید.

بعد از حوادث پسا ثور 1357 و پس از انقصاب های سیاسی ناشی از آن که تب تبلیغات ضد ح د خ ا بالا گرفته و ماشین تبلیغات مدرن باختر زمین درجه این تب را به حد غلیان بالا برده بود، به هر کذب، جعل و افترا علیه منسوبین آن حزب متوسل شدند. این خیلی پسان، حتی بعد از سقوط دولت دکتور نجیب الله بود که کتاب "داؤدخان د کی جی بی په لومو کی" از ا. هارون، که ادعاهای دور از منطقش در بخش نهم قست الف زیر بحث آورده شده، در سنبله سال 1373 خ منتشر گردید. او تلاش نموده است با دروغ های احساساتی، لبه تیز اتهام را از داؤد و قدیر، سوی پرچم و صمد از هرا نحراف دهد. حتی چنانچه در مورد عکس های سکسی مربوط به دربارهم دیدیم، در پی آبرو خری برای دربار نیز به هذیان گویی پرداخته بود. بعد از آن کسان زیادی بر بنیاد دلایل سیاسی به نحوی از انحا قدم روی جای پای هارون گذاشته به جای قدیر، از هر را به خاطری که منسوب به یک سازمان سیاسی حریف بود و کوبیدن و بدنام ساختن آن سازمان برای شان اهمیت داشت، نشانه گرفتند.

قلم بدستانی که در دوران "جهاد مقدس" (آنچه امروز تروریزم خوانده میشود)، به دلایل مخالفت های سیاسی با رژیم حاکم و در تلاش خوش خدمتی به پشتیبانان پر قدرت جهانی و منطقوی آن "جهاد مقدس"، به جای برخورد نقادانه، دست به خلق جعلیات و شایعه سازی های رسوا زدند؛ در دوران بعد از جهاد نیز، حتی بعد از مشاهده ثمرات نا میمون آن "جهاد"، با الهام از جبین و ابروی قدرت هایی که آن سالاران جنگ و خون را بر اریکه قدرت نشانده و هنوز هم از آنها پشتیبانی میکنند، در ادامه خصومت و دسیسه سازی علیه نیرو های چپ عدالت خواه در مسابقه قرار دارند.

ادعاهای قبل از مهرین همان گونه که در قسمت های الف و ب بخش نهم این مبحث - در کتب و مقالات - به تفصیل تحت بررسی و دقت قرار داده شدند، به وضاحت دیده شد که چیزی جز تبلیغات و دشنام های مفت سیاسی فاقد هرگونه مدرک، دلیل و بنیاد نبوده حتی بی سوادترین سیاست باز هم نمی توانست آنها را جدی بگیرد. بسیاری از آن ادعاها چنان بازاری و دور از اصول تاریخ و سیاست چه که به فرسخ ها از نزاکت ها و آداب سچة قلم زنی نیز فاصله داشته اند، که در خواننده بیطرف احساس اشمزاز و تحقیر ایجاد می نمودند.

اتهاماتی که این قلم بدستان وارد می نمودند، با حفظ ماهیت، متنوع و بعضاً متناقض نیز بوده متکی بر کدام سند و مدرک نبوده اند و برای خواننده سوال بر انگیز بود که چگونه تمامی دستگاه دولت از رئیس جمهور گرفته تا کابینه و کمیته مرکزی، دستگاه های عدلی و قضایی آن وقت، وزارت داخله، قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس با تمام شعبات مرکزی آن، اداره محبس با تمام کارمندان که مسئولیت بازگرفتن بازداشتی ها را در ختم تحقیق هر شبهه داشتند، مسئولین جنایی مرکزی و جنایی ولایت کابل؛ در خواب طویل المدت رفته بودند که صمد زهر، شخصیتی با آن تشخص را در اثنای تحقیق (در وزارت داخله) در زیر شکنجه می گشت و از هیچ کدام آنها نه صدایی، نه اعتراضی و نه بازخواستی به ظهور رسید؟ بالنتیجه، برای خواننده انتباهی جز این که

همه را تبلیغات سیاسی میان تهی بداند چیز بیشتر داده نمی توانستند. علاوه بر این خلای بزرگ، چون انتقال صحیح و سالم میوندوال از وزارت داخله به محبس و پایان زنده گیش نیز در محبس با دلایل متعدد به اثبات رسیده است، تمام آن اتهامات کشته شدن میوندوال در زیر شکنجه در اثنای تحقیق باطل گردیده به صفر ضرب خورده بودند.

با توجه به همین نقیصه تبلیغاتی، آقای نصیر مهرین اولین کسی است که برای رفع همین خلای تبلیغاتی، به جای کشته شدن میوندوال در زیر شکنجه در اثنای تحقیق، شرکت همه دستگاه دولت را در تصمیم کشتن میوندوال مطرح نموده، با استفاده از سند سازی های داؤد ملکیارو به کار برد نبوغ خودش در تزویر تاریخ ها و ارقام، در صدد آن برآمده است که با علمی و تحقیقی نمایانند کارش همان افتراهای مکرر را صبغه مستند داده، اکاذیب را تحت پوشش حقایق به نام تاریخ، به ثبت رساند. با آنکه به صراحت نام از قاتل نمی گیرد اما نه از هر دست بردار است و نه از پرچم. چون مرگ میوندوال در محبس مسجل و انکار ناپذیر است، مهرین در نتیجه به اصطلاح "تدقیق و موشگافی های علمیش" با پذیرش مرگ او در محبس، ادعا میکند که او کشته شده است. اما او فراموش نمی کند که آن کسی که در هدف اتهام زنی وی و دوستانش قرار دارد، در محبس حضور ندارد. برای موجه ساختن اتهام مورد نظر، تیوری چنانی وضع میکند که در حالیکه مدیر محبس در خواب بود، کسی دزدانه آمده میوندوال را به قتل رسانیده است. اگر خواسته باشد این ادعا را منطقی توجیه نماید باید این را هم بیفزاید که همه افسران و کارمندان محبس به شمول محافظین و بهره داران نیز همه در خواب بودند و همه درها از دروازه عمومی گرفته تا بخش ها، دهلیزها و اتاق ها نیز باز گذاشته شده بودند. در غیر آن باید مدعی شود که به کدام طریقه جیمز باندی با استفاده از هلیکوپتر، طناب ها و بام ها خود رارسانیده قتل را انجام داده است.

چگونه گی تهیه مدارک و به کار گیری آنها:

در بررسی دقیقی که از شیوه تدارک مدارک و تفاسیر و احکام صادره از جانب آقای مهرین- این مدعی تاریخ نگاری تحقیقی علمی- و مددگار دوسیه سازی هایش آقای داؤد ملکیار، در درازای این نوشتار به عمل آمد، با ماهیت و عمق خصومت تهیه کننده گان این "مدارک"، تفاسیر و استنتاج ها، آشنایی کامل حاصل آمد. به شیوه به کار رفته طور فشرده، اشاره میکنم:

- جهت دادن تحقیق و کاوش، نه برای دریافت حقیقت، بلکه برای غنی ساختن دوسیه مد نظر با انواع جعل و افترا بر علیه اهداف تعیین شده؛

- تحریف اظهارات و استخراج التقاطی نقاط غیر مربوط، به غرض سوء استفاده؛

- حذف مطالب نامطلوب از نظر دوسیه سازان از مصاحبه ها، از طریق مونتاژ نمودن آنها.

- زیر زدن مصاحبه هایی که در جهت پلان و هدف تعیین شده نبودند (چون مصاحبه اول عیسی نورزاد)؛

- مصاحبه های فرمایشی با اعضای خانواده، با مخالفین سیاسی هدف مورد نظر و با آدم های جیون معامله گری که صرفاً دروغ های آشکار و دور از منطق را برای گریز از سوء ظن، خیلی نازیبا سفته بودند؛

- به کارگیری منطق معکوس در ارزیابی تناقضات در مصاحبه ها و نوشته ها؛

- گواهی یگان معلوم الحالی از اعضای خانواده (مثل ضیاء ناصری معروف)؛

- بازی تقلب آمیز با تاریخ ها و شماره ها، که نمایاننده نبوغ مهرین در جعلکاری و تحریف حقایق تاریخی میباشد؛

- نادیده گرفتن قطعی اسناد و مدارک مادی و علمی (چون آثار جمع شده و به تحلیل گرفته شده و نظریه کرمنال تخنیک، نظریه طب عدلی، ابلاغیه دولت در مورد وسایل به کار رفته در خودکشی،...)

- دروغ گویی دیده درایانه (مثل پرسیده شدن آدرس خانه میوندوال از اکرم پیلوت و عجز وی از بیان آن)

- در هم آمیزی قضایای مربوط به زمان مشخصی با قضایای زمان های متفاوت و غیر مرتبط، به خاطر مغشوش ساختن خواننده (چون استناد غیر مربوط و غیر مشخص بر ادعا هایی راجع به مسائل پسا 7 ثور 1357، برای توجیه ادعای مربوط به 1352 زمان داؤد خان و کودتای میوندوال)؛

- تحریک عواطف خواننده؛

- تخطی از پرنسپ های عام و جهان شمول حقوقی، اتیک نویسنده گی و روش علمی تاریخ پژوهی.

- با بیان فشرده: تبلیغات خصمانه سیاسی، شایعات و روایات نادرست، فریبکاری، بهتان، افترا، دسیسه و توطئه؛

- و استفاده از نفوذ در رسانه ها، برای بر کرسی نشاندن آن ادعاها و افتراها و به منظور سانسور و جلوگیری از افشای اکاذیب و بیان حقایق.

سازماندهی ادعاها معمولاً برابر با میل، سلیقه، قریحه ادبی، موضع سیاسی، درجه گستاخی و سطح و پهنای خصومت مدعی با مدعی علیه صورت گرفته است. این دسایس در تمام بخش های این نوشتار و علی الخصوص در بخش هشتم و دهم قاطعانه رسوا گردیده اند.

آیا محمد هاشم میوندوال واقعاً دست به کودتا میزد؟

با مطالعه آنچه در طول این نوشته آمد، با حفظ شکاکیت بیطرفانه، به فاکت های ذیل برمی خوریم:

- اعتقاد نویسنده گان متعددی چون صدیق فرهنگ، لویی دوپره، صمد غوث، دکتور شرق،... به این نظر که میوندوال در دوران صدارت محمد موسی شفیق، در صدد آماده گی برای راه اندازی کودتا بود؛

به استثنای صدیق فرهنگ که با تذکر از مسافرت میوندوال به مسکو و سپس به بلگراد، و تقاضای همکاری برای براندازی نظام دولتی افغانستان، در ملاقات دو به دو با وی که در آن زمان سفیر افغانستان در یوگوسلاویا بود، دلیلی پیش کرده است؛ بقیه نویسنده گانی که در بالا از آنها نام گرفته شد، کدام دلیل و مدرکی ارائه نه نموده اند.

- بازگشت عاجل میوندوال بعد از کودتای 26 سرطان علی رغم توصیه خلیلی، چنین نیز توجیه شده میتواند که به منظور استفاده از عدم استواری و تازه گی رژیم جمهوریت با عجله خود را به کشور رسانیده، با همان کسانی که قبل از جمهوریت آماده گی برای یک کودتا را سازمان داده بودند، تجدید پیمان کرده در صدد راه اندازی کودتا بوده باشد؛

- اطلاعات و تعقیبات استخباراتی؛

- اعترافات مولوی سیف الرحمن؛

- اعترافات سایر متهمین، بالخصوص اعترافات تفصیلی و شرح کامل ماجرا از جانب محمد خان مرستیال؛

- شهادت حضوری و تأثیر گذار اکرم پیلوت؛

(درین مورد نیز آقای مهرین با تمثیل اینک: برادرها این نه جادو است نه چشم بندی، بلکه صفایی دست است؛ خواسته بود با صفایی دست، با دور نگه داشتن توجه خواننده از تاریخ ها و تسلسل شماره ها، ثابت نماید که میوندوال اکرم پیلوت را قبلاً نه دیده و بار اول با او در وزارت داخله آشنا شده بود. یا این ادعای جعلی و من درآوردش که گویا میوندوال از اکرم نشانی خانه خود را پرسیده بود که اکرم از ذکر آن عاجز مانده بود)

- و بالاخره، اعترافات خود میوندوال.

تمام این مدارک گواهی بر آن دارند که فعالیت ها و تلاش ها در راستای آماده گی برای راه اندازی یک کودتای نظامی، وجود داشته اند و فعال ترین و زیرک ترین مهره در آن جمله مرستیال بوده است.

این نقطه هم از نظر بنده قابل تذکر است که آن آماده گی ها هنوز در مرحله ای قرار نداشتند که دولت با عجله دست به گیر و گرفت بزند. به عقیده بنده هنوز فرصت کافی برای تعقیبات و سره ساختن حقایق و تفصیلات موضوع وجود داشت.

آیا میوندوال واقعاً خودکشی کرد؟ یا کشته شد؟

خصومت سیاسی اساس آن گردیده که شماری از نویسندگان از قضیه، پیرهن عثمان ساخته در محکومیت مخالفین سیاسی از آن سود برند. ایشان در ابتدا یک فرضیه قتل و اتهام زدن بر "پرچم" را پیش از پیش در برابر خواننده قرار داده سپس تمام تلاش را در جهت گویا اثبات (؟) آن و این که مرتکب آن از هر بوده، به خاطری که او منسوب به پرچم است، و نیکنامی است که باید بدنام ساخته شود، به کار برده اند.

آنهایی که مدعی قتل میوندوال اند، در رأس آقای مهین، دلایل ذیل را پیش می کشند:

- خواست مشترک داؤدخان، پرچم و اتحاد شوروی برای از میان برداشتن میوندوال؛
 - خصلت استبدادی نظام؛
 - شکنجه و بدرفتاری در برابر شماری از متهمین، که به عقیده این مدعیان در مورد میوندوال نیز استثنایی تصور شده نمی تواند؛
 - و اعتقاد میوندوال بر حرام بودن و مستوجب کیفر بودن اخروی انتحار.
- فاکت ها و مدارک قابل اعتمادی که دلالت بر صحت خودکشی و رد قتل میکنند، چنین اند:**
- انتقال از لحاظ روانی بس مضطرب و از لحاظ جسمانی سالم میوندوال از صحنه تحقیق در وزارت داخله، به محبس دهمزنگ؛
 - شهادت نورزاد مدیر محبس مبنی بر بازگشت او به محبس و حتی صرف سحری؛
 - دریافت جسد حلق آویز شده اش در کلکین اتاقش، با استفاده از پارچه نیلونی، کمر بند کوت خواب و نکتایی؛
 - نظریات تخنیک جنایی مبتنی بر مشاهدات علمی و تخنیک- برداشت و حفظ آثار، عکاسی ها و تحلیل و تجزیه آثار و مواد جمع شده - ؛
 - نظریه طب عدلی توسط دکتور بالمکنداس- شخصیتی که معروف به امانت کاری و رعایت قدسیت مسلکی اش بود.

خواننده ارجمند با وضاحت یافته می تواند که ادعاهای انکار خودکشی همه بر تصورات و ذهنی گزایی استوار اند و استدلال تائید خودکشی همه بر مدارک و دلایل عینی و ملموس، بنا یافته اند.

تمام این فاکت ها، دلالت بر خودکشی میوندوال در سلول خودش در زندان میکند، در غیر آن باید تمام دستگاه از وزیر داخله و قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس گرفته تا مدیر و موظفین محبس، مسئولین و کارمندان جنایی مرکزی و جنایی محل، متخصص یا تیم طب عدلی، به دستور یا تائید داؤد خان؛ دست به دست هم داده مرتکب چنان جنایت شده باشند. این گزینه نه تنها غیر محتمل بلکه به هیچ وجه پذیرفتنی هم نیست. ولی اگر کسی بر آن اصرار دارد، پس باید سراغ قاتل را در همین ردیف های یاد شده بگیرد، نه در هیأت تحقیق. آقای مهین تلاشش در همین جهت بوده وقتیکه او تاریخ 8 میزان را 7 میزان ساخته است، آنهم صرفاً در ورق شماره 17 تحقیق؛ و وقتیکه از احتمال آمدن کسانی از خارج زندان میان ساعات 4:30 و 8:30 صبح 9 میزان به منظور کشتن میوندوال حرف میزند؛ اما سراغ قاتل را نه در طول و عرض منطقی یاد شده بالا بلکه در جای دیگر، آنجا که **هدف** قرار دارد، می گیرد.

همان گونه که نوشته ام باز هم تاکید میکنم که اگر رژیم میخواست میوندوال را از بین ببرد، راه های زیاد به مراتب بی درد سر برایش وجود داشت. اما اگر تصور شود کسی خودش به آن جنایت دست زده است، باید

بداند چنانکه قبلاً هم نوشته‌ام داؤد خان جبار تر از آن بود که در برابر چنان حرکت های خودسر- آنها هم به این ثقلت، گذشت نماید. او اگر کسی را میکشت، به فرمان میکشت یا از محکمه حکم اعدامش را صادر میکرد و یا در زندان می پوسانیدش. اما خودسری کسی دگر را تحمل نموده نمیتوانست

اگر میوندوال به قتل رسیده، چه کسی می توانست او را بکشد؟

- **گزینه یک:** همان تصمیم رژیم و همدستی و همکاری تمام آن دستگاه ها و اشخاص ذکر شده در بالا است، که نه محتمل، نه ممکن بوده و نه چون راز سر به مهر تا امروز مخفی مانده میتوانست.

- **گزینه دوم:** قتل او در نتیجه شکنجه در اثنای تحقیق در وزارت داخله می باشد. این گزینه هم با دلایل متعددی، از آن جمله - پیش آمد احترام کارانه که هم از چند منبع تأیید شده و هم یکی از جواب های خود میوندوال بر آن دلالت دارد، انتقال سالمش به محبس، صرف سحری، موجودیت جسد گلو آویز شده اش در سلول زندانش، تأیید خودکشی از جانب هیأت های جنایی و طب عدلی؛ رد میگردد.

- **گزینه سوم:** همان تصورات جیمز باندی یا چشم بندی ها ای است که بنده از توضیح آن عاجزم؛

در هر حالت، سوال اساسی که باید اولاً طرح و جواب دریافت گردد این است که چرا باید کسی میوندوال را می کشت؟ یا چه کسی یا قدرتی از زنده ماندن بعد از اعترافش در هراس بود؟

آن تیوری که مهرین به خاطر اثبات آن اینهمه زحمت کشیده بود و دولت داؤد، پرچم و اتحاد شوروی را در نبود او ذیف و کشتن او را با رایزنی و فیصله اراکین دولت عنوان کرده بود، چنانکه دیدیم با افشا شدن جعلکاری هایش رسوا و ناچل گردید. این را هم تفصیل دادیم که اگر دولت میخواست او را از صحنه بدر کند و یا به زنده گیش خاتمه دهد راه ها، وسایل و امکانات متعددی در اختیارش بود که از آنها استفاده کرده میتوانست. خاصتاً با اعترافات به عمل آمده، از آن جمله اعتراف خود میوندوال، همه امکانات از حبس طویل و ابد تا صدور حکم اعدام، در اختیار دولت قرار داشت و ضرورتی به کشتن وی در تاریکی وجود نداشت. آن محاکمه علنی و امکان راه اندازی سرو صدا از جانب میوندوال، که مهرین آن را دلیل کشتنش از جانب دولت تبلیغ میکند، نیز در متن همین نوشتار نفی گردید و چنانکه دیدیم در قسمت های پایانی نوشته خود مهرین هم به طور ضمنی نفی گردیده است. پس چه کسی یا چه نیرویی در صدد قتل وی به علت اعترافش بوده می توانست؟

- **گزینه چهارم:** در پاسخ به همین سوال بالا است که، آنهایی که میوندوال را با سی آی ای پیوند میدهند، بر احتمال قتلش از جانب سی آی ای برای بازداری وی از افشاگری، تأکید دارند. درین صورت باید اجنت در داخل محبس وجود داشته باشد تا پیوست به اعتراف میوندوال، هم به سرعت دست به کار شده توانسته باشد و هم با ورود غیر عادی از بیرون محبس و عبور از موانع و کشیک های متعدد، در آن ساعات متأخر آن شب یا آغاز بامدادان، جلب توجه ننموده باشد.

- **گزینه پنجم:** هرگاه با وجود این استدلال های عینی و منطقی باز هم بر دیدگاه ذهنی گرایانه کشته شدن میوندوال اصرار می ورزند، در آن صورت باید این را بپذیرند که خلاف قرینه تراشی های ملکیار و مهرین، مدیر و کارمندان محبس نباید همه در خواب بوده باشند، بلکه در بیداری، آن دستور تصویری کذایی دولت را عملی ساخته باشند.

دلایل جعل، افترا، اتهام زنی، دروغ گویی و برف اندازی بر بام دگران:

- انقطاب های سیاسی؛

- تلاش های بدنام سازی حریفان سیاسی تا سرحد بیهتان زنی و افترا؛

- پرچم دشمنی و مقابله تبلیغاتی علیه محبوبیت حزب وطن؛

- جانبداری های کور بر بنیاد حب یکی و بغض نسبت دگر؛

- انتقام از مناسبات ذات البینی در زمان سابق؛
- تبرای ذمت خود شان از همکاری با دولتِ داؤد، یا دولت به اصطلاح خود شان "کمونیستی" و یا هر دو؛
- انتساب سازمانی یا فامیلی این مدعیان با متهمین کودتا؛
- تکاپوی یافتن جای پای خود شان در میان حلقات سیاسی- مافیایی مسلط و در پیشگاه جلوداران بیرونی اوضاع افغانستان؛
- کمایی شخصیت کاذب با دشنام دادن و راه انداختن سرو صدای میان تهی؛
- پیاده کردن تعهد سازمانی و گروهی؛
- تلاش اعاده شخصیت میوندوال به مثابه مرد معتقد مذهبی و قوی الاراده ای که گاهی تسلیم عواطف یا ضعف های روانی نشده و دست به خودکشی نمی زد؛
- انحراف توجه عامه از جنایاتی که بعد از تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، تا به امروز ادامه دارند؛
- و انحراف توجه عامه از پشتیبانی ها و همکاری های شماری از قلم به دستان از فعالیت های تروریستی و تخریبی نیروهای سیاه عقبگرای ضد ترقی و ضد دموکراسی، که تحت پوشش جهاد، در تبنانی با دشمنان کشور، میهن و مردم مارا از هست و بود ساقط نمودند.

کی ها و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی نشانه می گیرند؟

با شرح دلایل افترا و دروغ پردازی در بالا، به این پرسش کی ها و چرا، پاسخ دقیق ارائه شده است. بیابید موضوع را در گستره "روشنفکران" کمی بیشتر به مطالعه گیریم:

از مبارزات خیابانی و رسانه یی دوره دموکراسی، سه نیروی مبارز (militant) برازنده تر از دیگران تبارز نمودند که عبارت اند از ح د خ ا (بعداً حزب وطن)، دموکراسی نوین (مائونیست ها یا شعله جاویدی ها) و اخوانی ها (مسلمانان بنیادگرای سیاسی). در کنار آنها از وجود محسوس ناسیونالیست های متشکل (عمدتاً در وجود افغان ملت و آنچه بنام ستم ملی خوانده می شد) و یک قشر غیر متشکل ولی دارای منافع همگون از تکنوکراتان و روشنفکران مستقل یا وابسته به دربار، را نیز نمی توان از نظر افگند. این نیروها از همان دهه دموکراسی باهم در کشمکش و نزاع بوده اند. گاهی هم اتفاق نیفتاده که کسی از آنها باری برای یافتن نقاط مشترک، یا به خاطر نزدیک ساختن فکری ویا در ابتدایی ترین حالت یک گفتگوی مهربانه و میهن پرستانه، حتی فکر هم نموده باشد. اگر گاهی چنین امکانی به ندرت میسر هم شده باشد، خود محوری و فقدان اتیک سیاست سالم و عدم تحمل دگر اندیشی، باعث آن گشته که تمام توجه و اهتمام، نه به خاطر رسیدن به یک تفاهم، بلکه برای کشانیدن جانب دگر به موضع خود یا تابعیت از خود، صرف گردد.

داشتن مفکوره و راه مشخص عقیدتی یا سیاسی از حقوق حقه هر فرد است. چرا باید کسی را که مثل ما فکر نمی کند، کاملاً نفی نماییم یا دشمن بدانیم؟! چرا به دور یک میز یا روی یک گلیم یا بوریا نشسته نتوانسته و صمیمانه در جهت یافتن راه نجات مردم از بدبختی ها و بیعدالتی ها صحبت نموده نتوانسته ایم؟! چرا کسی که با ما نیست باید دشمن تلقی گردد؟ چرا باید در برابر کسی که بر اعمال یا افکار ما انگشت انتقاد می گذارد، به خصومت برخیزیم؟

رقابت های سیاسی و تبلیغات سیاسی یک امر معمول در بازی سیاست است. اما همان گونه که به تکرار گفته آمد، با تأسف در کشور عقب افتاده ما این رقابت ها و این تبلیغات حد و مرزی نمی شناسند و برای بدنام ساختن حریف از به کاربرد کریه ترین و کثیف ترین وسایل نیز صرفه نمی کنند.

در دوره جمهورییت داؤدخان، یکی از این سه نیروی مبارز در تائید پروگرام مترقی دولت، در همکاری غیر مکتوب با آن قرار گرفت. در حالیکه آن دو نیروی دگر در مخالفت موضع گرفتند. از آن جمله همان گونه که

همه شاهد بوده اند، بنیادگرایان مذهبی با راه اندازی تلاش های وسیع از درون و بیرون اردو، در صدد براندازی رژیم برآمدند؛ که با مقابله شدید دولت مواجه شده صلاح دیدند خود را به دامن دشمن سنتی کشور - دولت پاکستان - انداخته با کمک و پشتیبانی آن دولت به حملات مسلحانه و تخریب کارانه علیه رژیم داؤدخان پردازند.

این انقطاب ها در دوران "جهاد" اشکال تازه ای اختیار نمودند که حتی چپی های افراطی و راستی های افراطی در کنار هم قرار گرفتند و بخش هایی از چپ افراطی در راست افراطی ممزوج، یا دران حل گردیدند. این هم نتیجه منطقی جنگ سرد و وابسته گی های نیروهای داخلی با قدرت های بیرون مرزی بود. همان گونه که دولت کمونیستی چین در همدستی با غرب امپریالیستی در ضدیت با دولت افغانستان و حامی خارجی آن - اتحادشوروی - در تمویل، تجهیز و حمایت از تروری به نام جهاد، علم برافراشت؛ مائویست های افغانی نیز علی الرغم ادعاهای چپ و ماورای انقلابی شان، در کنار "مجاهدین" قرار گرفتند. در حالی که منطقی آن بود که با روحیه انقلابی شان در کنار نیروهای دگر چپ در دفاع از دولت و ارزش های مردمی و مترقی آن می ایستادند. آن دو بخش دگر (ناسیونالیست ها و تکنوکرات ها و روشنفکران مستقل یا مربوط به دربار) نیز به پشتیبانی و حمایت از "مجاهدین" برخاستند. این گروه ها که شوربختانه خود فاقد ظرفیت لازم برای به هم آبی و طرح راه بیرون رفت از آن اوضاع بودند، پیشنهادهای دولت افغانستان را نیز برای تفاهم و راه یابی رد کردند.

جداً معتقدم که روشنفکران و اقشار آگاه جامعه، بالخصوص آنانی که با قلم یا رسانه های قلمی، صدایی و تصویری سروکار داشتند یا دارند، مسئولیت ها و مکلفیت های بیشتر از تائید "جهاد" بالخصوص در سال های بعد از خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان داشتند و دارند.

به هر حال مقصد از این شرح این بود که همین انقطاب ها اگر به رویارویی های شدید و دوامدار نظامی انجامیده در ساحة تبلیغاتی نیز بازتاب این خصومت به همان شدت محسوس بوده است.

سوگمندان شاهدیم که شماری از روشنفکران و قلم به دستان، چنانکه گفته آمد، با تائید اعمال تخریب کارانه و تروریستی آن "جنگجویان مقدس"، با راه اندازی تبلیغات گسترده، در خدمت آنها و حامیان بین المللی شان قرار گرفتند.

همین ها اند که هنوز هم با گذشت آن زمان طولانی و رغم مشاهده نتایج ناگوار و بنیاد برانداز آنچه آن " فاتحین جهاد " بر سر کشور و مردم ما آوردند، در همان موضع آن روزی قرار دارند. بدون آنکه از این تاریخ زنده ای که همه با چشم سر شاهد آن بوده ایم، درس عبرتی بگیرند، و مرز میان ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را با عقب گرایی، سلب آزادی ها، نفی حقوق انسانی و ضدیت با دموکراسی؛ تشخیص و محک قضاوت های شان قرار دهند، هی در پی جعل و افترا در ضدیت با آنانی برآمده میروند که با گرفتن سرهای شان به کف به خاطر دگرگونی و اعتلای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و به خاطر نجات مردم سخت حرمان دیده و مظلوم کشور؛ دلیرانه به میدان برآمدند و بدون چشم داشت به مال و متاع، با وقف تمام، در راه آرمان های مقدس شان جانبازانه رزمیدند و حماسه ها آفریدند.

شماری از روشنفکرانی که خود را در خدمت تنظیم های "جهادی" قرار داده بودند، امروز نیز در تائید مستقیم و علنی آنها جا دارند و شماری دگر باکشیدن نقاب فاصله گیری از آنها، عملاً در انجام همان خدمات، از طریق کوبیدن مخالفین تروریست های دیروزی، مصروف اند. هر نقابی که بر رخ بکشند این حقیقت را که آنها در پشتیبانی از تاریکی در مقابل روشنی قرار دارند، نمی توانند ببوشانند. ایشان در واقعیت امر در کنار همان نیروهای اهریمنی و تاریک اندیشانی موقعیت دارند که در ضدیت و تقابل با برنامه های نسبی مترقی داؤد خان، از دامن دشمن سلاح برداشتند و در ادامه خصومت با پروگرام های مترقی و عدالت پسند، در دوره های بعد از داؤد خان به شمول سال هایی که نیروهای شوروی در کشور حضور نداشتند (قبل از ورود و بعد از خروج آن نیروها)، نیز تحت شعار کذایی جهاد علیه کفر، تمام زیربنا و رو بنای اقتصادی و اجتماعی افغانستان را با خاک یکسان کردند. آنهایی که سرک ها، پل ها، لاین های تلفون و برق، فابریکه ها و تأسیسات

صنعتی، مکاتب، موزیم ها و مراکز هنری را تخریب؛ دانش آموزان، معلمان، استادان، علماء، متفکرین، هنرمندان، سیاست مداران، کارمندان دولتی و حتی اهل حرفه و بازار را هم کشتند؛ کاریزها و سیستم های آبیاری را متلاشی کردند؛ ذخایر مواد ارتزاقی را آتش زدند؛ هزاران زن را بر اعراب فروختند یا تحفه دادند؛ و هزاران فجایع و اعمال تروریستی را مرتکب شدند؛ به نام مبارزین آزادی تقدیر و تحسین گردیدند. تمام رسانه های سمعی، بصری و نوشتاری دنیا از مدح و ثنای آنها نمی آسودند. آن قلم به دستان مدعی روشنفکری که در آن زمان در تائید آن تروریستان نوشتند و پول و اعانه گرد آوردند، فعالانه به آتش سوزان و ویرانگر جنگ ارتجاعی هیزم کشیدند و روغن ریختند.

نتیجه ای که با سپرده شدن زمام امور کشور به آنها، به ارمغان آورده شد، عبارت بود از: اسقاط مؤسسه دولت با تمام عناصر متشکله زیربنایی و روبنایی آن، نابودی کامل اردوی نهایت درجه مجهز و آبدیده، جنگ های بین التنظيمی بر سر قدرت، چپاول دارایی های عامه و انفرادی، دستبردهای گسترده بر گنجینه های تاریخی و ثروت باستانی کشور(1)، غارت معادن بسیار قیمتی - از آن جمله زمرد و لاجورد (2)، تخریب شهر زیبای کابل و شهادت ده ها هزار باشنده گان آن (3)، قحطی و گرسنه گی، محرومیت فرزندان نوباوه کشور از نعمت سواد و دانش، کشانیدن زنان به زندان های ورای پرده ها و دیوارها، خموشی ساز و طرب، طرد هر آنچه در قالب هنر می گنجید، و بالاخره با رویکار آمدن نسل دگر آنها تحت نام طالبان، از حلال کردن انسان ها تا سنگسار و کشتار در ستادیوم ورزشی و از میان بردن تندیس های غرور آفرین بامیان - این نمادهایی از تاریخ و تمدن باستان کشور، تا مسلط ساختن القاعده بر سرزمین ما و فراهم آوری محیط مطمئن برای راه اندازی اقدامات تروریستی در سطح جهان. در عین حال آنچه برای جهان و در درجه اول برای قدرت های ایجادگر، تربیت دهنده، تجهیز و تمویل کننده این "قهرمانان آزادی"، به بار آورد، عبارت بود از به هستی آمدن تروریزم بین المللی تربیت یافته، مجرب و مجهز- با ابعادی که روز تا روز گسترده تر و تباه کن تر میشود.

از لحاظ باورها و موضعگیری های سیاسی- اجتماعی، "مجاهد" و "طالب" هر دو یکی اند. جنگ میان شان بر سر قدرت بود. امروز هم در حالتی که بخش "مجاهد" به پشتیبانی نیروهای امریکا و یارانش بر سریر قدرت تکیه زده اند، بخش "طالب" برای باز ستانیدن قدرت در جنگ و ستیز است.

"مجاهدان" این برادران "طالبان" (به مفهوم سیاسی کلمات نه به معنی مبارز و طالب العلم)- این عقب گرایان ضد ترقی و ضد دموکراسی برخاسته از بینش های قرون وسطایی، با استفاده ناجایز از معتقدات سچة مردم مسلمان کشور، در قریب ده سال اخیر در پناه لشکر امریکا، ناتو و همراهان - همان حامیان دیروزی شان - در فروریزی شالوده ملت افغان، در تحکیم پایه های بنیادگرایی، در نقض رسوای حقوق بشر و در دمار کشی از روزگار این ملت رنج کشیده و تا مغز استخوان سوخته، دست اهریمن را نیز از پشت بسته اند.

همان گونه که قلم بدستان و "روشنفکران" مدد و پشتیبان آن جنگجویان ضد ترقی، در زمان "جهاد" بر علیه نیروهای ترقی و عدالت اجتماعی قلم و زبان به کار بردند، و به جای آنکه عدم موافقت خود را با راه و رسم رژیم حاکم آنوقت، از طریق مدنی و پیش کشیدن الترناتیف دگر که کم از کم رُخ به سوی دموکراسی، مدرنیته و تحول می داشت، مطرح میکردند؛ از سیاه ترین ارتجاع در برابر پیشرفت و ترقی حمایت نمودند. هنوز هم به جای آنکه با مشاهده اوضاع رقتبار و نابسامان کشور، به خود آیند و با پیشیمانی از موضع غیر مسئولانه دیروزی در پی تصحیح جایگاه فکری خویش بر آیند، مصرانه در همان راهی طی طریق میکنند که به بیراهه می رود. به جای سمت دادن پژوهش ها و تحقیقات در جهت رهایی بیرون رفت از ورطه خطرناکی که هستی و بقای این ملت و این کشور را تهدید میکند، و به جای کنار گذاردن خصومت های میان تهی و تلاش در جهت یک وفاق همگانی روشنفکران آگاه، به خاطر باز گرداندن جریان مدعش سقوط قهقرایی و حفظ سلامت ملتی که بایستی به سوی ساخته شدن برود نه متلاشی شدن؛ تلاش ها و تبلیغات زهر آگین شان را علیه ح د خ ا (بعدا حزب وطن) به کار برده میروند. بلی این تلاش ها علیه یک کتله عظیم انسان های روشنفکر، روشن ضمیر، وطن دوست، ترقی پسند و عدالت خواه که با ایمان و عقیده راسخ در مبارزه شان به خاطر وطن و رهایی انسان این وطن از فقر و بیعدالتی و به خاطر انسانیت، رزمیدند و در پیکار شان بر ضد اهریمنان سیه دل، سیه اندیش

قرون وسطایی - این تروریستان بی فرهنگ، هزاران جان شیرین شان را قربان نمودند، کارنامه آفریدند، تاریخ ساختند و برای نسل های آینده الگو ایجاد کردند؛ به کار برده میشود. این کتله که همه شان تحصیل کرده گان و گل های سر سبد جامعه بودند، راه برگزیده را نه احساساتی بلکه بعد از تعمق دقیق و سنجش علمی پذیرفته بودند. آنها با ایمان بر حقانیت راه عدالت خواه شان، بیباکانه و قهرمانانه علیه تروریسم عقبگرای بنیادگرا رزمیدند. همان وقف و قوت ایمان بود که آنها را قادر می ساخت در برابر پشتیبانی بی حد و حصر جهانی از آن تروریسم، پایداری نمایند. (مکرر میکنم که دفاع من از این کتله سراپا شرف و وجدان، به معنی دفاع از جنایاتی نیست که از نام ح د خ ارتکاب گردیده اند)

در ده سال دور اول سلطه جهادی- طالبی، چنان دماری از روزگار مردم افغانستان برآورده شد که تاریخ بشریت به یاد ندارد؛ و بعد از قریب ده سال دور دوم سلطه جهادی، با دادن مشروعیت به قدرت آدم کشان و چپاول گران از جانب نیروهای خارجی؛ روزگار مردم چنان تلخ و از تحمل خارج گردید که رغم خسته گی از جنگ، به اعتراف مکرر رئیس جمهور و جامعه جهانی، راهی جز برداشتن سلاح و پیوستن با مخالفین برای شان نمانده بود. امروز در کشور ما از سنگ و چوب هم صدای ذکر خیر، دعا و شاد باش روان داکتر نجیب بر می خیزد. این حقیقت در کام خونتای مسلط - مرکب از جنگ سالاران وطنی و نظامیان و نظامی گرایان بیرونی- شرنگ تلخی میگذارد. به همین دلیل هر چند گاهی تیغ های تیز جوهردار ضدیت و دشمنی با حزب وطن (سابقاً ح د خ ا) از نیام کشیده میشوند. به خاطر انحراف افکار عامه به جای جواب دهی از کرده ها و سیاست های ضد مردمی، تمام مهره های دولت و شبکه های تبلیغاتی، به شمول رسانه های مطبوع، تلویزیون ها- در داخل و خارج از کشور- و سایت ها و وبلاگ ها، بسیج میشوند تا بار ملامتی را بر دوش دولت سابقه چپی بگذارند و برای منسوبین آن دولت دوسیه سازی کنند.

هرگاه با دقت نگریسته شود، تشدید تبلیغات علیه نیروها و عناصر دادخواه مترقی، در تنگاتنگ با ازدیاد درجه نارضایتی و واکنش های شدید مسالمت آمیز و مسلحانه مردم زجر دیده کشور (با در نظر داشت این که شمار زیاد جنگجویان، نه مؤیدین بنیادگرایی، بلکه قیام کننده گان ضد مظالم و اجحافات دستگاه حاکمه و کشتار و تخریبی که از نام مبارزه با تروریسم صورت می گیرد، میباشند)، شدت و سرعت تعجیلی می گیرد. زمانی که فشار افکار عامه در گستره ملی و بین المللی در مطالبه به محاکمه کشیدن جنایت کاران جنگی و ضد بشری بالا می گیرد، دستگاه های تبلیغاتی نوشتاری، صدایی و سیمایی مربوط به جنایت کاران وطنی و دستگاه های استخباراتی بیرونی حامی شان به پیمانته گسترده بسیج می شوند و کارزار تبلیغاتی ناروای گسترده ای را علیه نیروها و عناصری که میهن و مردم خود را همواره دوست داشته اند و به خاطر نجات شان از فقر، مرض، جهل، ظلم، تبعیض و بی عدالتی های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رزمیده اند و قربانی های بی شمار داده اند، راه می اندازند.

اگر از جنایت کاران جنگ سالار، که تحت پوشش جهاد در راه خدا و اسلام مرتکب شنیع ترین جنایات ضد بشری شده اند، بپرسید که در زمان به اصطلاح جهاد چرا با فیر راکت های کور به کشتار مردم بیگناه ملکی می پرداختید و یا سرپرست ها و نان آوران خانواده ها را که گناهی جز عرق ریزی به خاطر به دست آوردن لقمه نانی برای فرزندان شان نداشتند، به اتهام همکاری با دولت سر می بریدید؟! در جواب می گویند که آنها جهاد در راه خدا را گذاشته قیادت کفار را پذیرفته در خدمت نفس اماره بودند و لذا خون شان مباح بوده است.

اگر بپرسید که چرا تأسیسات عامه را اعم از سرک ها، سیستم مخابرات، شبکه انرژی، شبکه آبیاری، مکاتب، شفاخانه ها، فابریکه ها و امثال آن که دارایی همه ملت بود تخریب می کردید؟! در پاسخ می گویند که چون اینها در خدمت کفار قرار داشتند، تخریب شان صواب بود.

اگر بپرسید که چرا بر ضد تعلیم و تربیه، ثقافت و هنر بودید و چرا اطفال مکاتب، معلمین، استادان و اهل هنر و موسیقی رامی کشتید، آزار می رساندید و یا بر سر و روی دختران دانش آموز تیزاب می پاشیدید؟! می گویند به خاطری که اینها یا مظاهر کفر بوده اند و یا در خدمت کفر قرار داشته اند.

اگر بپرسید که چرا در هنگام جنگ با بوجی ها و جوال ها می آمدید و چرا اموال مردم را غارت و چپاول می کردید؟! می گویند این غارت نبود بلکه **غنیمت جنگی بود** که بدست آوردن آن در جهاد جایز است به شرطی که با عدالت در میان مجاهدین تقسیم گردد. (ما این عدالت را خوب دیدیم که مجاهدین واقعاً معتقد، در ناداری زیستند و مردند. اما رهبران و قوماندانان از شمارش ثروت و عقارشان عاجز اند)

اگر بپرسید چرا بر زنان و دختران مردم تجاوز میکردید ، یا به زور به حباله نکاح تان درمی آوردید، یا آنها را با خود برده مورد استفاده نامشروع قرار می دادید و یا بر عرب ها می فروختید؟! می گویند در جهاد سر و مال کفار حلال است. اموال و دارایی شان که **زنان** نیز دران شامل اند **حیثیت غنیمت جنگی دارند**. زنان شان به کنیزی برده شده می توانند و همخوابگی با کنیز و فروش شان جواز دارد.

اگر بپرسید چرا به معادن قیمتی و موزیم ها و آثار باستانی که دارایی عامه اند دستبرد زدید؟ می گویند برای پیشبرد زنده گی به آن ضرورت داشتیم. در کتابی که در باره زنده گی احمدشاه مسعود به روایت از خانمش نگاشته شده ، خانمش با افتخار شرح میدهد که مسعود هیچگاه از پول جهاد استفاده شخصی نه نموده بلکه از طریق **تجارت زمره مصارف شخصیش را تأمین می نمود.**(2)

اگر بپرسید شما که در راه خدا و دین می جنگیدید، چرا در دوران بعد از تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، روی همدیگر تیغ کشیدید؟ چرا به نام دین سینه بریدید؟ چرا از نوک پستان ها تسبیح ساختید؟ چرا بر سرها میخ کوبیدید؟ چرا آدم ها را در کانتینرها سوختانید؟ چرا رقص مرده گان را به تماشا نشستید؟ چرا همدگر را به فجیع ترین اشکال قتل عام و بر زنان و اطفال بی دفاع تجاوز کردید؟ چرا شهر کابل را که دیگر تحت سلطه "کفار" قرار نداشت و "جهادیان مسلمان" بران مسلط بودند ویران کردید؟! در جواب، سر پیچی از اولی الامر را عنوان می کنند و یا اختلافات مذهبی یا اتنیکی را دلیل می آورند.

اگر مطرح کنید که شیعه و سنی هر دو مسلمان اند و اسلام تفاوت های اتنیکی را هم به رسمیت نه می شناسد و چه بسا که شیعه با شیعه و سنی با سنی گلاویز شده دمار از روزگار مردم بی دفاع شان درآورده اند. آنگاه که جوابی برای شان نمی ماند گناه را بر دوش به اصطلاح شان "کمونیست ها" می اندازند که گویا نفوذ آنها باعث این مصیبت شده، نه خود خواهی و جاه طلبی خود شان. چه خود ایشان مسلمانانی اند که به دنیای دون پشت کرده و پیوسته به عبادت خداوندی مصروف بوده اند.

بالآخره اگر بپرسید که این رهبران محترم جهادی و این قوماندانان خورد و بزرگ جهاد که ماشاءالله شمار شان کم هم نیست و جهاد شان هم در راه خدا و به خاطر اعتلای کلمه الله بوده نه کسب منفعت شخصی و گردآوری سود و سرمایه، اینهمه دارائی نقد و جنس اعم از مزارع و باغ های کلان، قصرهای متعدد در داخل و خارج کشور، نقدینه های ملیونی و ملیارد دالری گور کرده گی و در حسابات بانک های داخل و خارج، را از کجا آورده اند؟ آیا این همه از همان "غنیمت مشروع" گردآوری شده اند؟ درین جا است که اعصاب حریفان تاب نیاورده با نثار فحش و ناسزا پرسنده را تهدید میکنند که گویا پا را فرا تر از حد گذاشته کفر میگوید، به رهبران مجاهدین توهین می کند، حتماً کمونیست یا ملحد است که چنین پرسش هایی را مطرح می نماید. ای بسا که در ادامه این غضب شان فریاد می کشند که **آیا بعد از اینهمه سال ها جهاد و زحمتی که در راه خدا کشیده اند مستحق این چیزها نیستند؟!**

اگر عین پرسش ها را به "اهل قلم و دانش" شان مطرح کنید، در پاسخ ، گناه همه کاستی ها ، بدکنشی ها، جنایات و بدبختی ها را بر دوش رژیم های بعد از سلطنت می اندازند. بدین معنی که اگر مردم بی گناه را به شهادت می رساندند، اگر به اعمال تروریستی دست می زدند، اگر تمام مظاهر مدنیت و انسانیت را از بین می بردند، اگر بر زنان و اطفال تجاوز می کردند و میکنند، اگر غنیمت و کنیز و برده بر می گرفتند، اگر آثار باستانی ، ماشین ها و پرزه جات فابریک ، سیم های هوایی و زیر زمینی را در بازارهای پاکستان می فروختند، اگر مکاتب را به آتش می کشیدند و استادان و شاگردان را می کشتند، و ... ، **همه اش از دست داؤدخان و "کمونیست ها" بود.**

القصه که اهداف حملات، تبلیغات، ادای شهادت های ناحق، راه اندازی سروصداها و تبلیغات زهر آگین، مستهجن و تحریک آمیز، عبارت اند است از:

- برگرداندن توجه عامه از جنایات شرم آور جانیانی که خاک کشور را به توبره کشیدند و برای مردم نه لب نانی ماندند، نه عزت و نه هویت؛

- پرده کشیدن روی بیدادگری های حامیان بیرونی شان؛

- جعل تاریخ با استفاده از سکوت صاحب نظران مردمی و پژوهشگران علمی تاریخ - که بنا بر صدمه ای که در اثر شکست نا فرجام مبارزات رهایی بخش و سقوط حاکمیت حزب وطن، عاید حال شان شده بود و ایشان را یا به عزلت یا خوداندیشی و یا به امید باز راست کردن قامت در خط دیگری، به مهر بر لب زدن یا پشت کردن به گذشته شان کشانیده ؛

- راه اندازی جنگ تمام عیار روانی علیه عاشقان راستین میهن و خدمتگذاران متعهد توده های ملیونی زجر کشیده، به منظور ساکت ساختن شان، بیرون راندن شان از صحنه فعال اجتماعی-سیاسی و به انزوا هل دادن آنها؛

- و بالاخره دست یابی به همه یا یکی از اهرم های قدرت، ثروت و شهرت، از طریق این کارزار.

اما چرا صمد از هر به طور مشخص ، در محراق چنین هدف گیری ها قرار می گیرد؟

قبلاً نوشته ام که صمد از هر را به خاطری هدف قرار دادند که منسوب به پرچم بود و خوش نامی بود که باید بدنام می شد. یعنی در خصومت با پرچم، این سازمان سیاسی رقیب شان، و در خصومت با کسی که به آن سازمان انتساب داشته و خلاف خواست آنها به نام نیک یاد میشود.

آنهایی که بایست درین مورد حرف می زدند و با اطلاعی که از حقایق و شناختی که از صمد از هر داشتند، حقایق را روشن می ساختند؛ یا سکوت کردند و یا تا کنون درین زمینه صحبت کردن را مصلحت نه دیدند؛ ناچار باید از خود بگویم. وقتی آدم از خود میگوید، این خطر وجود دارد که آگاهانه یا نا آگاهانه به خودستایی، که بدون تردید زشت ترین پنداری است که کسی از خود تبارز داده میتواند، سقوط کند. هرکسی در طول کوره راه طی کرده اش در زنده گی، مطابق به ایده و آرمانش افتخاراتی می تواند داشته باشد و حق دارد بر آنها بیابد. من نه بر فهم، درایت و علمیت ، آنچنان که جناب قاضی در وصف من لطف فرموده اند ، نازیده می توانم، به خاطری که خودم بهتر از هر کسی دگر از کمبودی هایم واقفم و الطاف والی صاحب را نیز کنایه و " ذ م ما یشبه المدح " میدانم، و نه کدام کمال خاص دگری دارم. افتخاراتی که در زنده گی داشته ام و همواره برانها می بالم، صرفاً آن اوصاف و موضع گیری هایی اند که هر انسان سالم نورمال باید داشته باشد. هیچ کدام کار خارق العاده ای انجام نه داده ام که مستلزم شادباش باشد. من آن را کرده ام که باید هرکس بکند. هر کس باید وظیفه شناس باشد، هر کس باید با صداقت و جایبش را ایفا نماید، هرکس باید از رشوه و اختلاس پرهیز کند، هرکس باید وطن و مردمش را دوست داشته باشد، هر کس باید بی ادعا بوده بگذارد دیگران در موردش قضاوت داشته باشند، هرکس باید با انواع ستم ، ظلم و بی عدالتی های فردی و اجتماعی مخالف باشد و در عین زمان باید در مبارزه با غیر متصفین با این اوصاف، قرار داشته باشد. پاکی و تقوی در حالتی قابل ستایش است که امکانات نفی آن وجود داشته باشند. یعنی در حالتی که امکانات استفاده سوء و تخطی از قانون وجود دارند ولی بنا بر

حکم وجدان از ان پرهیز بعمل می آید.

چون زیست و معاشرت نورمال و سالم ، تقوا و مردم دوستی؛ اوصاف و خصایل ذاتی انسان ها اند که از بدو پیدایش به آن متصف اند و این انحرافات اکتسابی بعدی اند که انسان ها را به کجراهه می برند. پس متصف بودن به آن اوصاف ذاتی یک امر نه تنها طبیعی، بلکه لازمی نیز است. آیا خنده آور نیست اگر کسی بلافد که آنقدر شریف است که دزدی نمی کند یا آدم نمی کشد یا کدام جرم دگر مرتکب نمی شود؟؟؟ بدون شک که مضحک است، نه ! آیا رشوه و اختلاس، غصب مال و جان و رجحان منافع خودی بر منافع مردم؛ تفاوتی با

دزدی و قتل دارند؟ بدون شک که ندارند! پس متصف بودن به آن خصایل عادی ذاتی نمی تواند موضوع افتخار باشد. اما وقتی انحراف و فساد چنان مسلط گردند که جای اوصاف و خصایل ذاتی انسانی را بگیرند، معیارهای زنده گی و قضاوت تغییر می خورند. تصور وجود آدمی که واجد آن خصایل اصیل انسانی باشد نیز چنان کمرنگ گردیده در زیر لایه ضحیمی از شکوک قرار میگیرد، که شخص متصف با آن صفات را یا باور کرده نمی تواند و یا آن شخص را غیر طبیعی و مریض میخوانند. آن یاد آوری بالا از افتخار ناشی از همین واقعیت تلخ است. خجالت آور است وقتی آدم بگوید افتخار میکند که فاسد نشده است، به خاطری که اصولاً، اخلاقاً و حتی طبیعتاً باید سالم بماند. اما همان واقعیت تلخ، باعث میشود بر سالم ماندن افتخار شود. به خاطری که در کان نمک، نمک نشدن و علی الرغم طعنه های فامیل و همچشمان، کمی ها و محرومیت ها را پذیرا شدن و از این پل صراط باریک به سلامتی گذشتن، در شرایط و احوالی که ما قرار داشته ایم، بدون شک زور و قوت ایمان می طلبد. تنها و تنها همین احساس افتخار و آرامش وجدان است که از سقوط انسان جلوگیری کرده میتواند.

شاید این یک تصادف محض بوده باشد که بعد از مدت نسبتاً کوتاه استادی مضمون کرمولوژی در اکادمی پولیس (مضمونی که بار اول مؤسس آن در اکادمی، خودم بودم و به دلیل آنکه با آن محتویاتش، برای مقامات بالا و استادان و مشاورین المانی اکادمی، مقبول نیفتاده بود، آن مضمون را کلاً غیر لازمی عنوان کرده از پروگرام تدریسی حذف کردند. امری که باعث وداع من با اکادمی گردید. پسانها مضمونی را با همان نام ولی محتویات کاملاً متفاوت، بار دگر شامل پروگرام درسی ساختند)، مدت ده سال در میدان هوایی بین المللی کابل در ابتدا بحیث آمر انسداد قاچاق و سپس به حیث مدیر امنیه، با همین خصایل یاد شده یک انسان عادی ولی سالم ایفای وظیفه کردم. از خوش قسمتی من در رأس ریاست عمومی هوایی ملکی و توریزم، که مجموع میدان هوایی به شمول بخش پولیس تحت اثر آن بود، جناب سلطان محمود غازی قرار داشت. صرف نظر از قضاوت منفی احتمالی که جناب شان اکنون در باره من خواهند داشت، و صرف نظر از مخالفت عقیدتی من با نظام سلطنتی، به جرأت میتوانم بگویم که اگر در فامیل سلطنتی انسان به تمام معنی خوب وجود داشت، همین سلطان محمود غازی بود. او با وصف ارتباط و اعتقادش به نظام سلطنتی و وفاداریش به پادشاه؛ انسان پاک، وطن دوست و مهربان و به اصطلاح عوام یک "شهزاده واقعی" بود. زیردستان همیشه مورد حمایت او قرار می گرفتند. او انسان های پاک و وظیفه شناس را دوست می داشت و به حرف ها و ملاحظات آنها توجه می نمود. در چنین فضای کاری با همکاری همکاران شریف در پولیس میدان هوایی، هم در ایجاد نظم و نسق بهتر در کارکرد شعبات مختلف پولیس و هم در جلوگیری از قاچاق، موفقیت های چشم گیری به دست آمد. گرفتاری های مسلسل ده ها کیلوگرام طلا، مقادیر بسیار زیاد آثار بی بدیل و نهایت پرارزش تاریخی و انواع مواد مخدر با انعکاس وسیع آن در رسانه های محلی و بین المللی، توجه عمومی را به پولیس میدان هوایی جلب نمود که این کمینه در آن زمره قرار داشت.

همدردی و معاشرت نیک با کارمندان میدان هوایی، اعم از مامورین شعبات مختلف، تخنیکران و حملان و دادرسی دردمندان، اجزائی از وجاییم بودند. برای من مایه مباهات است که یگان حمل آن زمان که در چند سال پیش هنوز هم در سن کهولت به انجام کار حمالی در میدان هوایی ادامه داده بودند، مرا با القاب همان زمان "مدیر صاحب" خطاب کرده با محبت تمام در آغوش می گرفتند. این برای من یک جهان ارزش دارد.

انتشار مضامین در مجله "پولیس د تولنی خدمتگار" در جنب سابقه استادی در اکادمی پولیس، توجه هم مسلکان را نیز جلب می نمود. (این بود علامت و نشانه ای از خوش نامی)

همین ها موجب گردیده بودند که چند روز مختصری بعد از کودتای داؤدخان، قدیرخان که به تازه گی بر مقام قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تکیه زده بود، دوستانم را واسطه کرده تقاضای همکاری نمود و مرا به حیث رئیس ارکان آن قوماندانی تعیین نمود.

درین پُست نیز باحضور وجدان و با احساس عمیق مسئولیت در برابر وطن و مردم، به همکاری افسران روشن ضمیر وطن دوست دارای تحصیلات عالی، دست به کار شدم. با پیاده کردن یک سیاست کادری دقیق، نه تنها

رشوه و فساد نزول تاریخی داشت بلکه شمار زیادی از افسران مشهور بالفساد نیز با اعتراف بر گذشته ناسالم و اظهار ندامت و توبه، آمادگی همکاری نشان دادند که با احتیاط و نظارت دقیق برای بعضی از آنها مسئولیت هایی سپرده شد. (4) با باخبری از اجراءات دستگاه پولیس و ژاندارم در سراسر کشور و رسیده گی فوری به شکایات مردم، شهرت و حیثیت پولیس به مقیاس غیر قابل باور بالا رفت و برای اولین بار علایم اعتماد مردم بر پولیس، به شکل متبازل مشهود گردید. (این هم علامت و نشانه دگر خوش نامی)

از قضای روزگار قضیه کودتای میوندوال و همراهانش، پیش آمد. هیأت های سه نفری تحقیق برای هر متهم تعیین گردیدند. مرا در هیأت سه نفری تحقیق از میوندوال گرفته بودند. خواستم با استفاده از روابط سازمانیم با فیض محمد وزیر داخله، خود را ازین جنجال برهانم. وقتی به دفترش رفتم، عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس نیز با او بود. کثرت کارهای اداری را بهانه قرار داده تقاضا کردم کسی دگر را به جای من به عضویت این هیأت شامل سازند ضمناً علاوه نمودم که میوندوال یک شخصیت بزرگ سیاسی، بادانش و اهل قلم است، بهتر خواهد بود کدام دانشمند حقوق و علوم سیاسی را به این کار بگمارند. هردوی آنها گفتند که ما براین مسأله صحبت کرده ایم و به این نظر رسیده ایم که تو میتوانی از عهده این کار بدر آیی. اصرار ورزیدم که با پرداختن به کار تحقیق، کارهای اداری با سکتگی مواجه میشوند، نه پذیرفتند و قدیرخان گفت تحقیقات را شبانه پیش می بریم و روزانه برای کارهای اداری فرصت دارید. (5)

به سرگذشت تحقیقات و ادعاها ای که درین ارتباط به عمل آمده و در رد و افشای دسایس مدعیان در سر تا پای این نوشته به تفصیل پرداخته شده است. اما اکنون باز میگردم به همان پرسش که چرا صد ازهر در محراق هدف گیری قرار میگیرد؟

قدیر خان اگر از یکطرف راضی بود که تمام مسئولیت های رسمی او را من پیش می بردم و اعتماد مردم بر پولیس روز تا روز بیشتر شده میرفت، ازجانب دگر خودخواهی ها و بلندپروازی ها روز تا روز در دماغش قوت گرفته میرفتند و این افواها و سرگوشی ها که گویا این اصلاحات و پاکیزه گی ها نتیجه کار ازهر و تیمش است او را رنج می داد. این یک واقعیت آفتابی است که ما افسرانی که به مثابه یک تیم وطن دوست و تحول پسند با صداقت و خلوص نیت کار می کردیم، نتایج ملموس کاری داشته ایم. اما این هم یک واقعیت انکار ناپذیر است که اگر اعتماد و پشتیبانی قدیر خان، که در عقب قدرت او قدرت جبروتی داؤدخان قرار داشت، نه می بود، هرگز قادر به پیاده کردن آنهمه اصلاحات ژرف در سیما و اجراءات پولیس در ظرف مدت چند ماه کوتاه بوده نمی توانستیم.

قدیر خان گرچه در ظاهر امر مرا استاد خطاب کرده احترام می گذاشت، اما خوش نداشت کسی از من ستایش کند. این را من می دانستم و میکوشیدم هر کار مثبتی را به نام او رقم زنم.

به منظور کاستن از قدرتم به تدریج عمل کرد:

در قدم اول، تشکیلات را تغییر داد و ریاست ارکان را به نه آمریت عمومی تقسیم کرد. مرا به حیث امر عمومی امنیت، که یکی از آن آمریت های عمومی بود، تعیین نمود. چون کار من به نه بخش تقسیم شده بود از فشار کار بالایم کاسته شد. ولی وقتی سیل مکتوب ها و دوسیه ها به دفتر خودش سرازیر گردید و متوجه شد که از عهده آن برآمده نه میتواند، در ابتدا بصورت شفاهی تقاضا نمود کما فی السابق به امور رسیده گی نمایم و سپس با صدور مکتوب رسمی به آمریت های نو تأسیس هدایت داد دوسیه ها و مکاتیب خود را جهت امضا و اخذ هدایت نزد امر عمومی امنیت ببرند.

در قدم دوم، در بحبوحه تغییر جهت سیاست داؤد خان، فرصت مساعد یافت. گردهم آئی محدودی از همان تیم قبل الذکر مارا در اتاق عقبی دفترش تدویر نموده سوالی را با این مضمون و محتوی (که کلمات آن از من است) مطرح نمود:

شما که از ابتدای اعلان جمهوریت با این رژیم نو، از دل و جان همکاری صادقانه نموده وفاداری تان را به جناب رهبر به اثبات رسانیده اید، آیا حاضرید این فداکاری و وفاداری را در آینده نیز در هر نوع شرایط ادامه

دهید؟

طرح چنین سوالی، در آوانی که هنوز تغییر جهت سیاسی داؤدخان محسوس نبود ولی یقیناً بعد از موافقت دو برادر (داؤد و نعیم) حلقه خاصی مرکب از قدیر نورستانی، حیدر رسولی، وحید عبدالله و سید عبدالاله، در جریان گذاشته شده هدایاتی برای شان داده شده بود؛ برای ما ابهام به همراه داشت. چون روی صحبت با من بود، با ژست استفهام آمیزی مقصودش را پرسیدم.

قدیرخان گفت: اگر در سیاست ها ته و بالایی بیاید یا در پروگرام های دولت تغییراتی حادث شود و یا هر اتفاق دیگری پیش آید، در هر حالت و هر نوع شرایط در تائید و وفاداری به رهبر ایستاده گی خواهید داشت و به هر سویی که رهبر برود با او خواهید ماند؟

زنگ خطری در درون مغزم نواخته شد. برق آسا افکار مختلفی در دماغم رسوخ یافتند. در میان این تصورات، دو تای آن در مغزم برجسته تر گشتند:

1- میخواهد مارا به مثابه گروهی مربوط به خود در وفاداری پروپاقرص به داؤدخان، به او معرفی نموده امتیاز بگیرد.

2- تغییرات ژرفی در سیاست داؤدخان در پیش است.

ذهن من بیشتر به سوی احتمال اولی کشش داشت بخاطری که تصور چنان تغییر 180 درجه یی با شناسایی گذشته داؤدخان محتمل نبود. در حالی که نگرانی در چهره همه حاضرین که در ضمیر خود در جستجوی پاسخ مناسب بودند، محسوس بود، در اذهان خود پاسخ هایی را که من ارائه خواهم نمود نیز سنجش می نمودند. با احساس مسئولیت در برابر معتقدات خود و در برابر همکاران باشرف حاضر در مجلس، چنین جواب دادم:

همکاری من با داؤد خان بر اساس شناخت دقیقی است که از او بحیث یک شخصیتی که وطنش را دوست دارد، برای اعمار و پیشرفت کشور آرزوهای بلندبالایی دارد و بر برنامه و اصولی معتقد است که در "خطاب به مردم" اعلام داشته است. در حالی که مطمئنم رهبر همین راهش را ادامه میدهد با صراحت میگویم تا زمانی که درین راه استوار است من هم استوارانه با او خواهم ماند. من داؤد خان را در راهی که در پیش گرفته و آن را راه مردم و راه ترقی و پیشرفت وطن میدانم، پشتیبانی میکنم.

قدیر خان، مثل اینکه انتظار چنین پاسخ را نداشت، بدون تبصره رو بسوی دیگران نموده عین سوال را بروی هرکدام گذاشت. پاسخ ها کوتاه و عمدتاً در تائید نظر من بودند. صرفاً یکنفر به موضع قدیرخان تمایل نشان داد، که کرسی و مقامش را حفظ کرد و یک نفر دیگر مطابق عادتش با تذبذب حرف زد که او هم با موقف لرزان شامل تصفیه نه گردید.

بزودی تصفیه عمومی در دولت، از دستگاه پولیس در وزارت داخله آغاز شد.

قدیر خان اولین تصفیه را از شخص من آغاز کرد. مرا به حیث قوماندان امنیه ولایت هرات تعیین نمود. گرچه احساس کرده بودم که این یکی از مراحل دور ساختنم از موقعیت های فعال است، با آنهم برای جمع و جور کردن امور امنیتی و نظم عامه به تلاش فوری آغازیدم. نتیجه و انعکاس اقدامات عاجل راه انداخته شده، خیلی مثبت بود و مردم روشن ضمیر هرات به زودی قضاوت شان را در مورد من نموده بودند. با وجود مراعات سلسله هیرارشی و حفظ مناسبات نزدیک و احترام کارانه با جناب تواب آصفی والی هرات، به جای آنکه از شیوه و نتایج کارم راضی باشد، شایعات مثبت در میان شهریان هرات نسبت به من بر دماغش خوش نه خورده، نزد داؤد خان شکوه برده بود که از هر به مرکز مراجعه مردم و مرکز قدرت تبدیل شده، صولت مقام ولایت در خطر است. با همین سفر والی به کابل، پروگرام تدریجی تنزیل من به تنزیل تعجیلی مبدل و قدیر خان به زودی بعد از نزده روز از تاریخ آغاز وظیفه، مرا سبکدوش نموده بعد از چندی با تنزیل بزرگ مقام به حیث آمر پوسته سرحدی شیرو اوبه در ولایت هلمند تعیین نمود. من که سوء نظر را دقیقاً دریافته بودم، تصمیم به استعفا گرفتم. آسان ترین طریقه مستعفی شدن، ترک وظیفه بود. مطابق به قانونی که خود ما ساخته بودیم، بعد از مدت

بیست روز غیابت از وظیفه مستعفی شناخته می شدم. همان بود که بنا بر پیشنهاد قدیر خان و منظوری رئیس دولت به استعفا سوق گردیدم.

اما برخلاف نوشته شخصی که به نام مستعار ا. ش در سایت خوشه، که گویا در هنگام وداع کسی حضور نداشت، نوشته است، در موقع وداع، تمام افسران و کارمندان مربوط آن قوماندانی و عده زیادی از شهریان هرات در میدان مقابل قوماندانی امنیه تجمع نموده بودند و در سخنان وداعیه علاوه از یادآوری پلان های عملی نشده ای که در سر داشتم، اظهار داشتم که مروج این بوده است که شخص از وظیفه سبکدوش شده، معمولاً از همکاران و مردم تقاضا میکند که اگر در جریان وظیفه داریش سهو یا خطایی از او سر زده یا کسی متضرر شده باشد، او را مورد عفو قرار دهند. اما من با جهر اعلام میدارم که اگر کار غلط انجام داده ام یا بر کسی ظلم روا داشته ام، تقاضای عفو نه بلکه خواستار آنم که همین حالا که من فاقد هرگونه مقام و صلاحیت استم با جرأت تمام و بدون ترس از یختم گرفته در مقابل این جمعیت مرا محکوم و شرمنده ساخته به بازخواست بکشاند.

این صحبت من نیز بر جناب والی صاحب، که از آن اطلاع یافته بود، خوش نه خورده بود. چنانچه در روز دگر در موقع وداع و صرف نهار در منزلش آن صحبت مرا با برداشت وارونه بر رخم کشید. البته من اصل صحبت را برایش حکایت نمودم، که باز هم خوشش نیامد.

بعد از مستعفی شدن، تلاش کردم به خاطر زنده ماندن کار دیگری پیداکنم، ولی از نظر فتاده گان را هیچ کسی نه می پذیرفت. بعد از آموختن تایپ انگلیسی، در دو جا امکان کار به حیث تایپست میسر گردید که با تأسف در هردو جا قبل از آغاز کار، معذرتم را خواستند. من احساس میکردم که کارفرمایان بعد از نظر خواهی از وزارت داخله در مورد من تصمیم می گرفتند. مدت چهار سال بعدی را تا زمان سقوط داؤدخان با حق الزمه ناچیز از نشر مضامین و ترجمه هایم با نام مستعار "الف" در نشرات آنوقتی خاصتاً در روزنامه هیواد، و کمک در حد توان پدرم، بسر بردم.

قدیر خان به این بسنده نکرد و بمثابه مهره برجسته و نزدیک به داؤدخان و نعیم خان، خواست ازین تغییر با یک تیر دو فاخته شکار کند. به امریت استخباراتش وظیفه سپرد تا از طریق شبکه وسیع استخباراتی، شایعات شک بر انگیزی را با احتیاط تمام در ارتباط به میوندوال پخش نماید. از این طریق می خواست هم خودش را از سوء گمانی که در ارتباط مرگ میوندوال نسبت به او دهن به دهن می گشت، تبرئه دهد و هم از هر را که نه پیش از تصفیه می پسندید و نه بعد از آن توانست او را به تبعیت بدون قید و شرط با داؤدخان بکشاند، ضربه زند. من در همان زمان ازین اقدامات و تبلیغات اطلاع حاصل کردم، ولی قادر به انجام هیچ کاری نبودم. نه رسانه ای و نه محکمه ای که صدا یا دعوی خود را دران مطرح می ساختم. قدیر خان نمی توانست از نام وزارت داخله چنین ادعایی را طرح کند، به دلیلی که باز هم تمام ملامتی بر خودش، که بالا بین لحظه به لحظه و مسئول مستقیم همه اجراءات بود، وارد میگردد. همچنان نسبت اینکه تمام قضایا و جریانات به همه معلوم بود، و قدیر هیچ دلیلی علیه من نداشت، دران زمان به اقدام بیشتر ازین نمی توانست متوسل شود، ورنه با استفاده از فضای مسلط ضد چپی در دولت، از وارد آوردن ضربات کاری تر صرفه نمی کرد. (این یکی از قراین و نشانه های دسیسه و دوسیه سازی به علت انتسابم به چپ است)

از جانب دگر، به اضافه خصومت های سابقه سیاسی از جانب سیاست بازان رقیب در برابر ح د خ ا؛ اوضاعی که بعد از 7 ثور 1357 بنا بر دلایل متعدد به میان آمد، باعث تشدید جنگ سرد و مداخلات اجانب گردید که به کار افتیدن ماشین تبلیغاتی جهان شمول را با خود داشت. عقب گرایان سنتی و رقیبان سیاسی سابقه، در همین برهه زمانی، بیش از پیش اصول قلم زنی را کنار گذاشته به هرگونه بهتان و افترا متوسل گشتند.

با وجود تلاش های بعدی دولت برای تصحیح اشتباهات و انحرافات که متصل 7 ثور از اصول ح د خ ا به عمل آمده بود و با وجود جستجوی فعال راه های رفع سوء تفاهات و جلوگیری از فاجعه جبران ناپذیر که به سهولت در چند قدمی قابل رویت بود، روشنفکران ما به جای آنکه با پیش بینی عواقب ماجرا و احساس

مسئولیت، تلاش های تصحیح موضع و رفع سوء تفاهات از جانب دولت را یاری رسانیده، با نظریات سازنده از مصایبی که درک پیش از پیش آن چندان دشوار نبود، جلوگیری نمایند؛ مصلحت در آن دیدند که جزئی از همان ماشین تبلیغاتی بمانند و به جعل و افترا صرفاً به خاطر کوبیدن رقیب سیاسی و نه به خاطر میهن و مردم، شدت بخشند.

آن خصلت عدم پابندی به اصول و اخلاق نویسنده گی، در آن جمله تاریخ نگاری دوران "جهاد" و جنگ سرد، با همان شدت و حدت، به دوران بعدی نیز به میراث آورده شد. عده ای در این کار چنان آستین ها را بالا زده اند که گویی استفاده از هرگونه جعل و دروغ برای جای سالم نماندن برای ح د خ ا (بعداً حزب وطن) را به مسابقه گذاشته اند. هر نشانی از خوشنامی و محبوبیت آن را باید با به کارگیری انواع دسایس، مورد ضربه قرار دهند. (این نشانه دگر دسیسه سازی به علت انتساب به حزب وطن (سابقاً ح د خ ا است)

البته نمی توان انکار ورزید که شماری، و لو اندک، از روشنفکران مستقل یا مربوط به تنظیم ها یا احزاب و سازمان های راست و چپ، به واقع بینی روکرده، در تحلیل ها و پژوهش های شان تا حدی کوشش به حفظ بیطرفی نموده اند که سرمشق خوبی برای دگران شده میتوانند.

یک نقطه با اهمیت دگر در دلایل این اتهام زنی همانا امضای خوانای من در پای سوالات تحقیق است.

در بحث مشرح بالا با علل و دلایل خصومت مخالفین سیاسی و همچنان با علل و دلایل خصومت قدیر نورستانی آشنایی حاصل و روشن گردید که افترای علیه من ناشی شده بود از:

- انتساب به ح د خ ا (بعداً حزب وطن) - چه در موضعگیری قدیر نورستانی و چه در موضعگیری رقیبان سیاسی این حزب -؛

- نام نیک من در جاهای کارکرده گیم - در اکادمی پولیس، در میدان هوایی و در وزارت داخله -؛

- شایعه پراگنی استخبارات قدیر نورستانی؛

- خوانا بودن امضای من در پای سوالات تحقیق؛

به دو دلیل اولی باید بدنام ساخته می شدم و دو فکتور بعدی برای توجیه نام گرفتن، کمک شان میکرد.

چنانکه گفته آمد آغازگر این کار ا. هارون بود، که با جانشین ساختن نام من به جای نام قدیر نورستانی، - که در کتاب نجیم آریا مورد اتهام قرار گرفته بود - به گونه غیر مسئولانه و غیر اخلاقی به استفاده ناجایز سیاسی دست یازید. بعد از هارون پیروانش همین ادعا را به توالی به تکرار گرفتند.

اکنون که ریشه های این چرا، هم دریافت گردید، میخواهم سه نقطه با اهمیت ذیل را نیز روشن سازم:

- آیا در این نوشته در موقف دفاع از داؤدخان بوده ام؟

- آیا در بست در دفاع از همه آنچه از نام ح د خ ا صورت گرفته، بوده ام؟

- آیا در موقف دفاع از اتحاد شوروی قرار داشته ام؟

در مورد نخست، درک من از داؤدخان چنان است که او یک انسان وطن دوست و ترقی خواه بود.

خیلی دلش می خواست کشور را به مدارج عالی انکشاف اقتصادی و اجتماعی برساند. اما با انکشاف سیاسی و آزادی های دموکراتیک میانه خوب نداشت. هر انکشاف و قدم نو را با مهر و نشان خود میخواست و حاضر نبود شریکی برای افتخاراتش داشته باشد. او شخصی را که در هوشیاری و ابتکار میتوانست بر او پیشی گیرد نمی پسندید. از لحاظ خصلت و روش، یک دیکتاتور تمام عیار بود. به همین جهت اگر خواسته بود که افتخار تحول نظام سلطنتی به جمهوری نیز مهر و نشان وی را داشته باشد، رغم وعده های اولیش، همان خصلت استبدادیش او را از پیاده کردن اجزای قانونمند یک جمهوری دموکراتیک، باز داشت.

عده ای او را یک دیکتاتور سالم میخوانند و وجود چنین شخصی را برای تکامل دادن جامعه همه جانبه عقب افتاده متشکل از قبایل و ملیت های متعدد، در جهت ملت سازی، مفید تر از دموکراسی زودرس قبل از مهیا شدن زمینه ها و زیربنای آن، میدانند.

با تأیید جهات مثبت بینش ها و اقدامات انکشافی داؤد خان، هیچگاه نمی توان بر خصایل تک تازی و استبدادیش، مهر تأیید نهاد.

اما در رابطه به قضیه میوندوال، با حفظ انتقادی که از سراسیمه گی و عجله رژیم در گرفتاری مظنونین توطئه کودتا به عمل آورده ام؛ و با تأکید بر امکانات متعدد و توانایی مستبدانه اش در از میان برداشتن رقبایش؛ این اتهام را که گویا او برای کشتن میوندوال زیر نام خودکشی، توطئه نموده است، با ارائه دلایل مقنع رد نموده ام. ضدیت یا عدم موافقت با خصایل مشخص کسی، نمی تواند بهتان و افترا را بر ضد او جواز دهد یا توجیه نماید.

قبلاً هم نوشته ام که اگر از هر در صدد دفاع از حقیقت نبوده صرفاً در صدد دفاع از خود می بود، آسان ترین راه همین تأیید "دستیابی های" جعلی آقایون ملکیار و مهرین بود. زیرا اگر به جای خودکشی، قتل در محبس پذیرفته شود، اتهام به شکل خود بخودی به اداره محبس و کسانی که با زندان و زندانیان سروکار داشتند، راجع میگردد. اما از هر از آن قماش نیست که با پذیرش تشویه حقایق در صدد تبرئه باشد. پذیرش چنان یک ادعا که تمام ارکین دولت با هم نشستہ فیصله کردند میوندوال را بکشند، دور از منطق و وجدان از هر است.

با آنکه مورد ضربه داؤد خان قرار گرفته و چهار سال بعدی را با بیکاری و مشکلات اقتصادی گذراندم، نمی توانستم در برابر جعلیات و دروغ ها در حق وی، ساکت بمانم و از حقیقت دفاع نه نمایم.

در مورد خان محمد خان مرستیال نیز با آنکه در هیأت تحقیق شامل نبودم و می توانستم بگویم نه از ان اطلاع دارم و نه مسئولیت، اما خموشی من به معنی پوشانیدن حقیقت می بود. بناء دانستی ها و دیده گی هایم را صادقانه بیان داشتم.

در مورد دوم یعنی ح د خ ا، نمی توان انکار نمود آسیب هایی که بنا به دلایل متعدد، متصل کودتای 7 ثور 1357 به کشور و مردم ما رسید، موجبات بدبینی نسبت به ح د خ ا را فراهم آورد. اما اگر قرار باشد دور از بدبینی های سیاسی، یک قضاوت سالم در زمینه داشته باشیم، بایست از یکطرف میان مراحل مختلف حاکمیت آن حزب تفاوت قایل شد و از جانب دیگر، انتباه بدبینانه از اقدامات نادرست رهبری آن حزب را در مرحله معینی، نه باید بر تمام اعضا و هواخواهان آن حزب تعمیم بخشید. بارها در متن این نوشته متذکر شده ام که دفاع من از ح د خ ا به معنی دفاع از جنایاتی نیست که از نام این حزب ارتکاب گردیده اند.

ایستادن این حزب در تأیید داؤد خان در مرحله آغازین جمهوریت، را به دلیل برنامه ترقی اعلان شده اش، نه تنها دفاع نموده ام بلکه در چنان حالتی، آنرا وجبیه هر سازمان و هر انسان ترقی خواه و تحول طلب دانسته ام.

با استفاده از فرصت میخواهم یک نقطه را برای اعضای سابق ح د خ ا در باره کودتا یا انقلاب نامیدن تحول 7 ثور، که کودتا نامیدن آن برخی از دوستان را رنجیده خاطر می سازد، روشن گردانم که این کمینه را عقیده بر این است که آن پدیده، تمام عناصر متشکله کودتا را دارا بوده از لحاظ شکل کودتا، ولی از لحاظ محتوا و ماهیت، که در راستای جهت دادن قدرت دولتی در سمت منافع توده های زحمتکش و پیشروی به سوی یک جامعه مبتنی بر عدالت اجتماعی قرار داشت، تلاشی در جهت پیاده کردن انقلاب دانسته میشود.

اما این که آن انقلاب چه گونه بلند پروازانه، خود محورانه و با عدول جذری از مرام و برنامه حزب، به بیراهه کشیده شد و با آرزو های پاک صفوف گسترده و مصمم حزبی چه گونه بازی شد، چه زحمات و از خودگذری ها برای تصحیح آن اشتباهات به عمل آمد و چه قیمت گرانی برای آن پرداخته شد و بالاخره چه انسان های نازنین با وقف و با ایمانی که در تلاش در مسیر درست قرار دادن اوضاع و دفاع از روشنی در برابر تاریکی تا پای جان رزمیدند و در پای آرمان های والای دادخواهانه شان سر نهادند؛ آن دگر "قصه ما" است که از بحث موجود ما خارج است.

در مورد سوم مربوط به اتحاد شوروی، میخوام با صراحت اظهار نمایم که در حالیکه اهمیت شایان کمک ها و سهم گیری اتحاد شوروی را از آغاز نیمه دوم قرن بیست در ایجاد زیربناها و انکشاف اقتصادی و بنا نهادن یک اردوی مدرن و مجهز نمی توان نادیده گرفت؛ و اهمیت و ارزش پشتیبانی و مساعدت آن کشور را به جمهوری دموکراتیک افغانستان، در دفع و طرد ترور و مداخلات اجانب نیز نمی توان از نظر انداخت؛ لشکرکشی آن (به جای تقویه و تجهیز بیشتر اردو و مساعدت های سخاوتمندانه) اگر در تطابق با پلان های دراز مدت خود شان صورت گرفت یا در اثر اصرار و تقاضای مکرر دولت آنوقت افغانستان، در هر حالت نمی تواند تیرئه گردد. آن مداخله با ظاهر حمایت از جمهوری دموکراتیک و یاری رساندن به آن، عملاً بنیان اعتبار آن دولت را صدمه زده زمینه دست درازی ها و مداخلات آشکار و تقویت همه جانبه و جهانی تروریزم را دامن زد.

تصور نشود که حزب ما در بست در طرفداری از مداخله و موجودیت نیروهای مسلح و یک لشکری از مشاورین آن کشور قرار داشت. در واقعیت امر چنین نبود. اکثریت نزدیک به اتفاق علیه آن بودند. اما در برابر شان صرف دو اختیار وجود داشت: یا باید همین وضع را می پذیرفتند و یا به ارتجاع سیاه قرون وسطایی سر تسلیم فرود می آوردند. بنا بر تعهداتی که اعضا و پیروان این حزب در برابر مردم و میهن داشتند، نمی توانستند تسلیم اهریمن های عقب گرای سیه پندار گردند و مجبور بودند واقعیت زهر آگین تحمل نیروهای نظامی و مشاورین را که در مقابله با تروریزم بنیادگرا در کنار شان قرار داشتند، پذیرا گردند.

عکس العمل ها و مقاومت هایی نیز به شکلی از اشکال در برابر بعضی از اجراءات آن نیروها وجود داشت. نامه رسمی ذیل که به مراجع متعدد ذیدخل افغانی دارای مشاورین شوروی و همچنان به سرمشاوریت زون فرستاده شده، و تصادفاً سواد آن در جمله ورق پاره هایی با من سفر کرده اند، حکایتگر عدم موافقت و اعتراض صاحب این قلم، در دوره کوتاه مدت عهده داری مسئولیت آمریت عمومی زون جنوب غرب، با نحوه کارکرد و اجراءات آنها، میباشد.

توصیه هایی که درین نامه وجود دارند به این مفهوم اند که در عمل خلاف آنها اجراءات صورت می گرفت. معمول چنان بود که اعتراضات، مشوره ها و نظر دادن ها به صورت شفاهی در ملاقات ها تذکر داده می شد. نوشتن چنین مطالبی آنهم به آدرس های مهم و مراجع متعدد، نشانه بالا گرفتن عدم رضایت و به مثابه عکس العمل جدی در برابر خودسری ها بوده است:

به قوماندانى محترم قول اردوى نمبر ۲ كندهار !

پاليسى حزب و دولت انقلابى ما بر مبنای تفاهم و نزدیکی با مردم قرار دارد. خاصتاً بعد از صدور پيغام كنگره مو سس جبهه و سيع ملي پدر وطن مورخه ۲۵ جوزا ۱۳۶۰ و فرمان عفو هئيات رئيسه شوراي انقلابى مورخه ۲۸ جوزا ۱۳۶۰ كار در جهت تطبيق اين پاليسى در صرر مسائيل قرار دارد.

امريت عمومى زون جنو ب غرب پيو سته در تلاش بوده است تا مستقيماً از طريق ارگانهاى حزب و دولتى كار و سيع تبليغى را براه انداخته چهره كثيف دشمن را افشا و آزاره تماس و تفاهم مستقيم به جلب توجه هاى مردم در جهت انقلاب و دفاع ازان به پردازد. در چند ولسوالى سلسله تماس ها و ايجاد تفاهم پيشرفت مثبتى نموده و منجمله چنانچه شما اطلاع داريد مفاهمات مهمى در ارغنداب جريان دارد. ولى متأسفانه بمباردهاى خودسرانه نه تنها باعث اخلاص اين مذاكرات و مفاهمات ميشود بلكه اعتماد مردم را نسبت بدولت از بين ميبرد. خاصتاً دلچسپ اينست كه در دو بمبارد اخير در قريه يتيملك و خنواجه ملك جز اشخاص بيگناه هيچ دشمنى از بين نرفته است.

همچنان بمباردهاى كه چندي قبل در قريه ب كو نچى و قراء نزديك ان در ولسوالى سپين بولدك صورت گرفته و باعث از ميان رفتن مردم بيگناه و سوختن منا زل گرديده و بالنتيجه قراراطلاعات از قريه گل بعضى فاميل ها بپا كستان گرديده اند نمونه ديگر خود سري ها و اطلاعات غلط و مفرضانه مخبر هاست.

اهالى تخته پل نيز از فير هاى بي مورد تانگها بالاى چوپانان و مردم بيگناه شكايته دارند. اهالى سپين بولدك شكايته دارند كه هليكوپترها موترهاى سرويس و اشخاص پياده را نيز كه بين دهات و مركز ولسوالى بالاى سركها حركت ميكنند هدف قرار ميدهند. انها درخواست ميكنند كه هر زمانيكه حركت خواسته باشد تلاشى اجرا كرده ميتواند همان طور يكه بتاريخ ۲۰ ر ۳ ۱۳۶۰ چهار هليكوپتر به قريه ب كو نچى فرود آمد محاصره اجرا كرد و تلاشى نمود.

امريت عمومى زون بادر نظر داشت و قايع فوق الذكر و حوادث مماثلان چنين ميپندارد كه شايد دشمن بنام دوست در لباس مخبر درآمده و مردم را از ماديور ميسازد.

بادر نظر داشت و ظايف خطيرى كه حزب و دولت بياسپرده است چنين تجويز ميشود كه:

۱- عطليات هوايى بر مراكز اسلحه و تجمع اشرا در خارج قريه جات صورت گرفته ميتواند.

۲- در صورت تيكه اين مراكز در داخل قريه جات و محلات مسكونى قرار داشته باشد

و دقت و صحت اطلاع ارزيا بي گرديد انهم در صورت تيكه رهنا بتواند دقيقاً هدف

رامعين نمايد و يقين كامل موجود باشد كه اشخاص بيگناه متضرر نمى شوند بعد

از مشوره باوالى و امر عمومى زون عطليات هوايى صورت گرفته ميتواند.

۳- اكالات دشمن بصورت كاروان يا وسايط انفرادى در دشت ها و پيراهه ها

از بين برده شود.

۴- وسایطه انفرادی که در سرک های عمومی ویاسرک های بین قرا حرکت میکنند در صورتیکه مورد اشتباه قرار گیرند متوقف ساخته شده مورد بررسی وتلاشی قرار گیرند .
۵- امریت عمومی زون از قوماندانی محترم قول اردو و خاد نظامی - ریاست حوزه سوم خاد قوماندانی گار نیز یون هوایی - خاد هوایی - قوماندانی قوای سرحدی و خاد سرحدی و قوماندانی خارندوی تقاضا مینماید که اشخاص نیل راطور سری معرفی نمایند ؛
الف: رهنمای بمبارد یکه بتاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۲ ساعت (۷) بجه صبح در نیم کیلومتری قریه دب کونچی باعث هلاکت یک جوان که از موتر سیکل پائین شده دست خود را بعلامت دوستی و سلام به هلیکو پتر حرکت میداد گر دید .

ب: رهنمای بمبارد یکه بتاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۲ در دو کیلومتری قریه مذکور برقر یسه دیگر صورت گرفت و باعث حریق خانه ها - هلاکت یک طفل - زخمی شدن چند نفر و از بین رفتن حیوانات شد .

ج: رهنمای بمبارد یکه ساعت (۵) صبح ۱۳۶۰/۴/۲۱ بر قریه خواجه ملک ارغنداب صورت گرفت و باعث از بین رفتن عده ای بیگناه و ویرانی خانه های مسکونی گردیده .
۶- تمام قطعات دستور داده شود که از فیر های بیجا و بی دلیل بالای اشخاص و منازل خود داری نمایند .

۷- قوماندانان قطعات و مسؤلین سیاسی ان باید مردم را بطرف خود جلب نموده حاضر بهمکاری سازند مردم باید قوتها ی مسلح را دوست نزدیک خود بشمرند و ازان استقبال نمایند نه اینکه ازان بترسند و متنفر باشند .

۸- در صورتیکه دشمن از یکی از کوچه های شهر فیر میکند متقابلاً از فیر توپ برخانه های مردم احتراز بعمل آید .

۹- کوششی شود بیشتر - از عملیات محاصره و تلاشی محلات مشکوک استفاده بعمل آید .

۱۰- تمام جزء و تامها دستور اکید صادر گردد که هنگام تلاشی با پیش آمد برادرانه و امانت کارانه - با احترام با برو - حیثیت و ملکیت انها و باتلیخ شفاهی باز بان ساده مردم را بطرف دولت انقلابی جلب نموده بر محبو بیت قوای مسلح قهرمان مابیفزا ییند .

۱۱- چون دیده شده که اکثر آفیر مرمی های رسام در داخل شهر باعث ایجاد حریق ها شده است .

بهرتر است تمام مرمی های رسام پوسته ها جمع اوری گردیده تعداد محدودی از ان بفرض دادن اشاره در وقت ضرورت صرفاً در دسترس قوماندانان پوسته ها باشد .

۱۲- هیچ کس حق ندارد دشمنی را که اسیر شده است از بین ببرد و یا تعذیب نماید بلکه باید اورا بمراکز تحقیق بسپارد .
امریت عمومی زون جنوب غرب احترامانه خواهشمند است تمام قطعات و مراجع مر بوطه بتعمیل مواد فوق الذکر به پزدازند .

زنده باد قوای مسلح قهرمان افغانستان انقلابی -
مستحکم باد پیوند نبرد یک قوت های انقلابی با مردم زحمتکش کشور ما

شاد باشید
(صمد ازهر)
امر عمومی زون جنوب غرب

کاپی: امریت سیاسی قول اردو ۱۱
اطلاعات نظامی
ریاست حوزه سوم خدمات اطلاعات دولتی
قوماندانی گار زون پروان کوندر
اطلاعات نظامی
قوماندانی لواء سرحدی
اطلاعات نظامی لواء سرحدی
قوماندانی گار زون کوندر
مقام محترم قرارگاه عمومی (کمیته مرکزی)
وزارت دفاع ملی

- کاپی : ریاست علمی اور سائنس کا وزارت دفاع ملی
- ” : مقام محترم ریاست خدمات اطلاعات دولتی
- ” : فرمانداری محترم قوا و مدافع ہوائی
- ” : سرسٹا درت محترم خطا زون جنوب عرب
- ” : رفیق علمی
- ” : کنڈک اور برائمی کنڈک
- ” : کینیڈا ولایتی کنڈک
- ” : مقام عالیہ کنڈک
- ” : مقام محترم ریاست شوری وزیران

Handwritten signature and scribbles in the left margin.

Handwritten lines of text below the list, possibly a header or address.

Main body of the document containing dense handwritten text in Urdu script, organized into several paragraphs and possibly numbered sections.

این نامه توسط همکار ارجمند آنزمان محترم احمدشاه حمیدی که فعلاً در شهر اوفنباخ المان اقامت دارد، تایپ گردیده بود.

همانگونه که موجودیت آن نیروهای نظامی شوروی، به خاطر مقابله با تروریسم بنیادگرا و مداخله خارجی تحمل میگردید. هجوم نظامی امریکا و شرکا نیز، با آنکه با آن لشکرکشی اتحادشوروی تفاوت ماهوی دارد، در 2001 از جانب روشنفکران به شمول روشنفکران چپ به دلیلی با خوش بینی نگریسته شد که در یک مقطع زمانی صورت پذیرفت که کشورچنان منهدم، مردم چنان بیچاره و عقبگرایی عصر حجر چنان مسلط شده بود که هیچ بارقه امیدی به مشاهده نمی رسید. تصور می شد با آن شعارهای بلند بالایی که سر داده بودند، حتی به خاطر منافع خود شان هم که شده، بنیادگرایان عقبگرا را از صحنه فعال سیاسی دور نموده کم از کم یک دولت بوروکراتیک نسبی سالم و پراگماتیک را با پیاده کردن دموکراسی مطابق نسخه جهان غرب، به وجود خواهند آورد، خودسری ها، اجحافات، غصب مقامات دولتی و دارایی های عامه پایان خواهد یافت و با رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال، مردم از رمق افتاده ما مجال زنده ماندن و تنفس خواهند یافت. یعنی پذیرش و تحمل این تجاوز و اشغال هم به امید مقابله و بر اندازی بنیادگرایان عقبگرا صورت پذیر گردیده بود که با کمال تأسف به جای براندازی، همانها را بر سرنوشت کشور حاکم ساختند و در جنگ با بخش رقیب آنها هزارها انسان ملکی غیر دخیل و بیگناه رابه خاک و خون کشانیده رفتند. تازه در تلاش اند آن بخش یاغی را نیز به آشتی آورده شریک حاکمیت سازند.

اما رد اتهامات آقای مهرین علیه اتحاد شوروی در دخیل بودن یا ذینفع بودنش در کشتن میوندوال موضوع به کلی متفاوت است که برای رسوا سازی دروغ پراگنی و قرینه سازی های دور از منطق و عقل سلیم، به عمل آمده است. یا به عباره دگر اساس قضیه را نه دفاع از شوروی بلکه دفاع از حقیقت و راستی و افشای دسایس تشکیل داده است - دقیقاً مانند تمام موارد دگر.

ختمیه:

بعداز آن سفر دراز در ردیابی پاسخ درست، صحیح، دقیق، علمی و منطقی به پرسش هایی که در آغاز بحث مطرح شده بودند؛ آن پاسخ های دریافت شده در همین بخش دوازدهم، در پیشگاه خواننده گان ارجمند، دانش پژوهان و تاریخ نگاران محترم گذاشته شدند. آن پاسخ ها به اختصار چنین اند:

- دلایل کافی گواه براین که میوندوال در صدد راه اندازی کودتا بوده است وجود دارند؛
- دلایل و مدارک علمی در تائید خود کشی میوندوال وجود دارند؛
- با بطلان جعل کاری ها، بازی با تاریخ ها و شماره ها و تصورات ذهنی گرایانه، قتل میوندوال توسط کسی جز خودش، رد گردیده است؛
- اصرار کسانی دایر بر این که میوندوال به قتل رسیده، رد گردیده توجه مدعیان به این نقطه جلب گردیده که چه کسی می توانست از نابود شدن او بعد از اعتراف، نفع برد؟؛
- دلایل جعل و افترا و این که چه کسانی و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی می گیرند، توضیح گردیده اند؛
- به این پرسش که چرا صمد از هر طور مشخص هدف اتهام قرار میگیرد، پاسخ ارائه شده است؛
- به این سؤال ها که آیا در دفاع از داؤد؛ در در دفاع هر آنچه از نام ح د خ ا صورت گرفته؛ و در دفاع از اتحاد شوروی؛ بوده ام؟ جواب داده شده است.

از روزی که قضیه کودتای میوندوال اتفاق افتاده تا کنون با وجود صراحت داشتن میان تھی بودن ادعاها و اتهامات، کسی را سراغ ندارم که ادعاها و افتراها را به چالش کشیده نقد عینی گرایانه نموده باشد. این سوال پیش می آید که چرا پژوهنده گان تاریخ خود شان به نقد تاریخ نویسی دگران و خاصتاً جعل و تزویر دران، نمی پردازند؟

سوگمندانه شاهد آنیم که بسیاری از کسانی که بر دانش و قلم خود فخر می‌فرشند، به علت چشمداشت کف زدن ها و شادباش‌ها از جانب دگران، به جای نقد سالم و افشای نوشته‌های غیر مستند و غرض‌آلود دگران، برای هر فرآورده‌ای آنان کف میزنند. این به اصطلاح همدگر را "حاجی صاحب" گفتن میتواند فاجعه‌آفرین باشد.

نصیر مهرین خودش در مقاله‌ای زیرعنوان "یادی از میر علی احمد شامل" نوشته است: "گاهی بعضی چهره‌ها با نام و شهرت مکملۀ ناقص خانوادگی معرفی شده‌اند. یک تعداد در سیماهای متناقض ترسیم شده‌اند. و در بارۀ تعدادی هم برخلاف واقعیت زندگی و افکار و آمالی که دارای آن بوده‌اند، نگاشته‌اند." (6)

آقای مهرین در دل هوشیار است. اگر دلش بخواهد قضاوت‌های سالمی هم تبارز میدهد. اما باید پرسید که این قضاوت آقای مهرین صرف بر سکه‌هایش صدق میکند یا آندرها را نیز در بر میگیرد؟

چنین قضاوتی را در مورد کسی که اینهمه برای محکومیتش زحمت متحمل شده، تعمیم بخشیدن مشکل است و دل و گرده میخورد. ولی باری اگر مهرین ما سر مهر آمده، آنچه را در درازا و پهنای این نوشته از حقایق و فاکت‌ها تقدیم گردیده، بیطرفانه و با مغز تهی از حُب و بُغض، به سنجش و رأی زنی گیرد، مطمئنم که بر قضاوت سابقش مهر بطلان کشیده صفحه‌نوی در زمینه، در ذهنش می‌گشاید.

اگر واقعاً در قضیۀ میوندوال شکوکی وجود داشته یا به صورت تصنعی خلق گردیده بودند؛ با این بر رسی، تجزیه و تحلیل گسترده، دقیق و عمیق یافته‌ها و داده‌ها؛ و نتیجه‌گیری علمی و منطقی از آن؛ جایی برای بقای این شکوک باقی مانده نمی‌تواند. با اطمینان کامل معتقدم که دانشمندان، پژوهنده‌گان، مورخین و ژورنالیستانی که در پی کشف حقایق‌اند، اکنون مواد و حقایق کافی و مستند به خاطر به تصویر کشیدن چهره‌درست و واقعی قضیۀ کودتا و خودکشی میوندوال، در دست دارند و بیشتر از این شکار فریب‌کاری‌ها و شایعات دسیسه‌آمیز توطئه‌گران نخواهند شد. مبلغین سیاسی و شایعه‌پراگان، چنان خلع سلاح شدند که هیچ امکانی برای پافشاری بر مواضع سابق برای شان نمانده است.

با لفاظی و دشنام میتوانند مانند گذشته به اتهام زنی و بهتان بستن ادامه دهند. ولی قادر نیستند این تحلیل و نتیجه‌گیری را به طریقه علمی و منطقی رد نمایند و یا برای جعل کاری‌های رسوا شده‌شان توجیه و مَفَری داشته باشند.

اکنون مدعیان حقیقت‌جویی با آزمون بزرگی روبرو اند: در برابر حقیقت‌گردن می‌نهند و ثابت میکنند که واقعاً حقیقت‌جو بوده‌اند و یا بر مواضع اشتباهی خود پافشاری میکنند؟!

مطابق به تصورات بنده، قضاوت‌های اشتباهی تا کنون نگاشته شده را میتوان به دو بخش تقسیم نمود:

- آثار و مقالاتی که نگارنده گان آنها احتمالاً سوء نیتی نداشته‌اند، اما بنا بر فقدان مدارک، شکار شایعه‌پراگنی‌ها و تبلیغات سیاسی شده‌اند.

- نگاشته‌هایی که با قصد و اراده تشویه حقایق، با خلق تیوری‌های خود ساخته، پخش شایعات، روایات جعلی و حتی دستبرد زدن به ابلاغیه‌ها، تاریخ‌ها، شماره‌ها و نظریه‌های علمی، با سمت دادن اتهام سراسر افترا، به سوی هدف قبلاً تعیین شده، بر روی صفحات آمده‌اند.

گروه اول نویسنده‌گان و دانش‌پژوهان، که اصولاً باید در پی حقیقت‌یابی باشند، بدون شک با دستیابی بر اینهمه مدارک و داده‌ها، به تصحیح اشتباهات خواهند پرداخت. اما سیاست پیشه‌گان ناسالم سوگند خورده در خصومت ورزی - آنهایی که در برابر راستی و حقیقت، سر فرود آورده نمی‌توانند، و قبول حرف‌های راست برآمده از زبان و قلم حریف را کسر شأن میدانند، کماکان بر مواضع‌شان مانده به نثار دشنام، افترا و بهتان ادامه خواهند داد.

این را میدانم که با ختم این کاوش‌ها و تحلیل‌ها، با سیلی از لفاظی‌ها، ناسزاها و دروغ‌بافی‌های معمول، استقبال می‌شوم. سوگند خورده‌گان، مقالاتی آماده در آستین دارند که مفهوم شده از همان فابریک‌ها و قماش‌هایی خواهند بود که چلوصاف‌شان درین نوشته، از آب کشیده شده و اعتبار‌شان را از دست داده‌اند. به علتی

که این دشنام نامه‌ها، طبیعتاً در همان مسیر معمول و فاقد مدارک علمی قابل پذیرش، ادامه خواهند داشت، ارزش ضیاع وقت پاسخ دهی را نداشته، عدم ارائه پاسخ در برابر آنها نه به معنی پذیرش افترا، بلکه به معنی سکوت معنی دار و توقف بوق و کرنا در گوش‌های از بنیاد ناشنوا، خواهد بود.

همان گونه که قبلاً گفته ام، دشنام‌ها، ادعاها و اتهام‌بندی‌های این نوعی را هرکسی به هر نحوی که خواسته باشد، عرضه داشته می‌تواند. اگر چنین مهملات را با این تصور روی کاغذ می‌آورند که آنها را جزء تاریخ گردانند، طبل رسوایی خود را میکوبند. به خاطری که مورخ راستین مغز و منطق دارد و نمی‌تواند هر سیاهه روی کاغذ را به مثابه مدرک و سند مورد استفاده قرار دهد. بالعکس چنان مورخی در تحلیل و تجزیه اوضاع یک پُرّه مشخص زمانی، چنین نوشته‌ها و تبلیغات را به مثابه تلاش‌های مذبحخانه برای انحراف اذهان عامه و جعل تاریخ، محکوم و رسوا خواهد کرد. احتمالاً اگر بعضی از این تبلیغات بنا بر همکاری‌های چند جانبه و جهانی، موقتاً اذهان بی‌سوادانی را منحرف نموده باشند – همان گونه که باری اذهان عامه مردم مارا علیه شاه امان الله شوراندند یا دزدی را با لقب "خادم دین رسول الله" بر سریر شاهی نشانند، ولی به زودی مردم قضاوت سالم خود را باز یافتند و مورخین نیز حکم راستین تاریخ را بازتاب دادند؛ این تحریف حقایق نیز دیرپا مانده نتوانسته محکوم به شکست و بدنامی گردیده اند. از سالها به اینسو مردم در کوچه و بازار، دهات و قصبات، قضاوت سالم خود را ا بیباکانه نمودار ساخته اند. اکنون نوبت تاریخ نگاران است که حقایق را بدون دلواپسی درج صفحات نمایند.

مشروطه خواهان اول و دوم نیز اگر دران زمان از جانب دولت یا از جانب مخالفین فکری شان محکوم گشتند، تاریخ راستین جایگاه بلند آنها را به رسمیت شناخت و امروز اکثریت قریب به اتفاق در تائید آن جایگاه عالی آنها قرار دارند.

با اطمینان کامل در آینده تاریخ واقعی و مردمی کشور نگاشته میشود و مبارزین راه رفاه و سعادت مردم – آنهایی که در راه عدالت اجتماعی و اقتصادی فداکارانه رزمیدند، جایگاه طرف استحقاق شان را دران با درخشش تمام خواهند داشت و سرودهای انقلابی شان در نسل‌های بعدی همچون سرود مارسییز سر زبان‌ها خواهد بود.

در پایان از حوصله مندی خواننده گان ارجمند در پیگیری مطالعه این نوشتار طولانی و از تشویق و حوصله افزایی پیوسته شان در زمینه، ابراز امتنان می‌نمایم.

همچنان خدمت مدیران مسئول و گرداننده گان سایت های انترنتی پیام وطن، گفتمان، اصالت، مشعل، سپرگی، مصالحه ملی و پیک وحدت؛ که با ارج گذاری به اصول زرین رسانه یی و ره گشایی برای آفتابی گشتن حقیقت، به عالی ترین وجه به ادای رسالت روشنگری پرداخته، با خونسردی و تحمل، در نشر و پخش این نوشته با صحافت و دیزاین زیبا همکاری فرموده اند، سپاس فراوان تقدیم میدارم.

حق بر باطل و روشنی بر تاریکی پیروز شدنی اند!

پایان

10 جون 2011

1- جنرال سید عبدالقدوس سید:

- موزیم ها گنجی که مجاهدین نصیب شدند

- سرنوشت شگفت انگیز گنجینه های طلا تپه – بر گرفته از جلد دوم "جنگ های کابل" منتشر شده در تارنمای آریایی.

2- در تفسیری در سایت انترنتی خراسان، پیرامون کتاب احمد شاه مسعود، روایت از صدیقه مسعود (پری گل)

خانم مسعود، گرد آورنده گان: شکيبا هاشمی و فرانسواز کلومبانی، ترجمه افسر افشاری، از انتشارات مرکز نشر، چاپ اول 1338 تهران، در زیر عنوان کوچک "تجارت زمرد" چنین نگاشته شده است:

{ در بخش های دیگری از کتاب پیرامون وضعیت اقتصادی مسعود صحبت شده است: "ثروتمند نبود، اما هیچ وقت مایل نبود حتی غیر مستقیم، از پول مقاومت بر داشت کند. قسمت اعظم مخارجش را از طریق تجارت زمرد تامین می کرد." }

3- جنرال عبدالقدوس سید : جنگ های کابل جلد اول.

4- از ان جمله غنی صافی(جنرال عمرزی) بود، که برایش موقع دوباره خدمت در پست نسبتاً مهم داده شد ولی بعد از مدتی دوباره به مردم آزاری، رشوه و فساد رو آورد و بناءً از ان وظیفه سبکدوش گردید. وی پسانها قرار ادعای خودش به درون ح د خ ا نیز رخنه کرده بود. موصوف بعداز حادثه تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، مواد کاملاً نادرستی را به دکتور حسن کاکر داده و به همکاری دکتور مذکور رساله ای بنام "شب های کابل" به منظور ندامت از پیوستن به ح د خ ا، جلب توجه "مجاهدین" و حامیان بین المللی شان و گرفتن انتقام از کسانی که چند گاهی دست او را از فشردن گلوی مظلومان کوتاه ساخته بودند، نوشت.

5- قدیر خان تمام کارهای قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس را برای من رها کرده و خودش همواره به هریک از اعضای کمیته مرکزی سر ی میزد و یکی یا دوتای آنها را با خود در موتر گرفته از اکناف شهر دیدن میکرد و بنا بر سابقه کار و علاقه اش به امور ترافیک، از وضع ترافیک شهر واریسی و هدایاتی صادر می نمود. بنا به علاقه مفروطی که به دیدن فیلم های هندی داشت، شبانه برای مشاهده فیلم های نو هندی به سینما میرفت. اما من به خاطری که کسی از زیر ریشم خرسوارنگزد هر مکتوب، هرسند و هر جدول مالی را با دقت میخواندم، که این کار وقت زیادی را میگرفت و باعث می گردید سر آن میز بزرگ کارم همیشه پر از دوسیه باشد و بخاطر رسیده گی به همه آن مجبور بودم تا دیر وقت شب در دفتر بمانم. پرداختن به مراجعات، شکایات، اطلاعات و امور دیگر در جریان روز، معمولاً مجال دست زدن به آن دوسیه های قطور را نمی داد. هدایت قدیر خان مبنی بر اشتغال در تحقیق شبانه، بار سنگین دیگری بود که بر دوشم گذاشته می شد.

6 – نصیر مهرین: یادی از میر علی احمد شامل، سایت کابل نات، شماره 125، اول اگست 2010م